

آموزش تئوری مبارزه مسلحانه (قسمت اول - مفاهیم)

با سلام و درودهای انقلابی!

رفقا!

نوارهایی که در اختیار شما قرار گرفته یک بخش از نوارهایی است که به منظور آموزش تئوری مبارزه مسلحانه پر شده است. مسلماً بیهوده است اگر تصور کنیم که مجموعه این نوارها میتواند آموزش مبارزه مسلحانه را بنحو کاملی انجام بدهد. اول از همه اینکه مخاطب این نوار رفقای هستند که مراحل ابتدائی آموزش تئوری مبارزه مسلحانه را از سر می‌گذرانند و مسلماً این امر محدودیت‌های فراوانی را در طرح مسائل، شکافتن آنها و عمیقتر شدن در مسائل را بوجود می‌آورد. دوم اینکه مسلماً این مورد قبول همه ماست که آموزش تئوری م.م جدا از آموزش م.ل نیست و آموزش م.ل و تئوری م.م یک پروسه‌ای را در بر می‌گیرد که متناظر است با کار و کوشش و جدیت رفقا و عطش آنها در دریافت حقایق و دستیابی به شعور طبقه‌ای که ما خود را در موضع آن تصور می‌کنیم. پس هدف این بحث‌ها چه میتواند باشد؟ هدف این بحث‌ها اینست که ذهن رفقا را در جهت و مسیری هدایت و کانالیزه کند که سریعتر و بهتر بتواند نتایج مطلوب خودشان را در پروسه آموزش تئوری م.م بدست بیاورد. بهمین جهت گوش دادن این نوارها باید بموازات مطالعه خود رفقا انجام بگیرد و یا بعد از گوش دادن این نوارها باید رفقا مطالعات مستقلی را انجام بدهند تا هر چه دقیقتر به مسائل بنیادی مبارزه مسلحانه و ظرایف آن تسلط نسبی پیدا کنند. در هر صورت در این نوار سعی شده مفاهیم اساسی، مسائل اساسی و پاسخ‌های اساسی تئوری م.م به مسأل مطروحه جنبه انقلابی مطرح شود و مورد مطالعه قرار بدهند. اما همینجا لازم

است در مورد برخی از این کتابها توضیحاتی داده شود. معمولاً انتظار داریم کتاب‌هایی که مورد مطالعه قرار می‌دهیم که، کتاب‌هایی اساسی باشند و از هر گونه انحرافی پاک باشد و مطالبی که در آن درج شده شناختی کاملاً درست و صحیحی در اختیار ما قرار بدهد. متأسفانه در بعضی از این موارد هم چنین منابعی هنوز وجود ندارد بنابراین ما باید با روحیه تحقیق و پژوهش خودمان این مسئله را حل کنیم و انتظار نداشته باشیم که چنین کتاب‌هایی حاضر و آماده در اختیار ما قرار داشته باشد چون واقعاً در جنبش ما در بسیاری از زمینه‌ها از این نظر فقر کامل وجود دارد. مثلاً فرض کنیم در کتاب‌هایی که ما به رفقا معرفی می‌کنیم، اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن جزو کتابهایی است که باید رفقا مطالعه کنند ولی اتفاقاً جالب است که بسیاری از تزاها و نتیجه‌گیری‌های این کتاب با تزاها و نتیجه‌گیری‌های مبارزه مسلحانه مغایرت دارد. مطالعه این کتاب با این همه سودبخش است چون بخش‌های آماریش آنچه که از واقعیت عینی می‌گوید، مرحله‌بندی‌هایی که مطرح می‌کند در رابطه با قانون اصلاحات ارضی می‌تواند سودمند باشد. بنابراین ما ذهنمان را طوری تربیت باید بکنیم که از یک طرف بتوانیم آن اندیشه‌های درست و یا آن مواد و مصالحی را که برای تحلیل خودمان احتیاج داریم و بدرستی در یک منابعی گرد آمده بیرون بکشیم و از طرف دیگر آلوده اشتباهات و انحرافات آن نشویم و یا مثلاً کتاب دیگری را که ما توصیه می‌کنیم که رفقا بخوانند دیکتاتوری و توسعه در ایران اثر "فرد هالیدی" کتابی است که در بسیاری از قسمت‌هایش می‌تواند مورد تأیید باشد حتی در بیان آماری نیز اشکالاتی دارد ولی باز هم رویهمرفته به علت مجموعه اطلاعاتی که در اختیار ما می‌گذارد می‌تواند مفید واقع بشود و ذهن ما را نسبتاً به مسائل روشنتر کند. در رابطه با مباحث این قسمت و قسمت بعدی صحبت هایمان، ما چند کتاب و مقالاتی را به رفقا توصیه می‌کنیم که مورد مطالعه قرار بدهند. یکی کتاب نظریه شناخت موريس كورنفورت و دیگری اصلاحات

ارضی و نتایج مستقیم آن، یکی مسئله ارضی و دهقانی در ایران و مقاله اول سه رساله از انتشارات چریک‌های فدایی خلق، یکی امپریالیسم امروز از انتشارات پژوهاک اثر نویسندگان شانگ‌های است. و یکی اقتصاد سیاسی را بیاموزیم، باز هم از انتشارات پژوهاک آنهم همان نویسندگان شانگ‌های هستند. رفقا این کتابها را حتماً مورد مطالعه قرار بدهند و روی آن تعمق کنند. در اینجا توضیح دیگری هم لازم است که ارائه داده بشود و آنکه آموزش تئوری مبارزه مسلحانه و یا بطور کلی مطالعات رفقا در سطح تئوری‌های کلی و احکام باقیمانده، کمتر در جزئیات مسئله رفتن، پشتوانه تجربی کمی وجود دارد و در نتیجه پایه‌های استدلال می‌لنگد. ولی ما باید این روش غلط را تصحیح کنیم. باید فاکت‌های اجتماعی فراوانی را در پشتوانه تئوری‌های درست خودمان عرضه کنیم. بدین ترتیب هم قدرت استدلالمان بیشتر میشود، هم بسط ذهنی بیشتری داریم و هم اینکه معنی دقیق و مضمون عینی احکامی را که صادر می‌کنیم بهتر می‌فهمیم، بهتر درک می‌کنیم، در نتیجه قدرت دفاع عالیتری از تئوری خودمان داریم و قدرت و اندیشه ما، قدرت تفکر ما غنای بیشتری پیدا می‌کند. مثلاً فرض کنیم در تحلیلی که رفیق مسعود از اصلاحات ارضی داده مثلاً جمع‌بندی خودش را ارائه داده است و این جمع‌بندی احکام درست را بصورت فشرده بیان کرده و اما فاکت‌های بسیار کمی ارائه داده است. امروزه در جامعه دهها و شاید اگر مبالغه نشود صدها اثر وجود دارد که در باره برخی از این زمینه‌ها صحبت می‌کند و شما میتوانید با مراجعه به این آثار ببینید که تا چه اندازه تئوری م.م بر اساس واقعیت قرار داشته و تا چه اندازه واقع بینی و دیدی عینی مسائل اجتماعی ما را شکافته است. مثلاً فرض کنید کتابی که معرفی کردیم بنام مسئله ارضی و دهقانی در ایران کلی فاکت ارائه میدهد که چطور بعد از اصلاحات ارضی دهقانان نه تنها وضعشان بهتر نشد بلکه بدتر شد و همانطوری که رفقا میدانند این یکی از مباحثی بود که طرفداران واقعی تئوری

مبارزه مسلحانه و هواداران غیر واقعی تئوری مبارزه مسلحانه و هواداران غیر واقعی تئوری م.م بر سر آن جنگ و دعوا داشتند. همینطور این مسئله ایست که در تمامی جنبش مورد بحث بوده، مثلاً نظریه‌ای که وضع دهقانان خوب شده و از صف انقلابی بیرون رفتند. و بنابراین نمی‌شود دست بیک انقلابی جدی برای سرنگونی رژیم حاکم زد. خلاصه اینکه ما این توصیه را به رفقا می‌کنیم که در آموزش تئوریک همواره کوشش کنند تا غناء تجربی لازم را به احکام کلی تئوریک بخشند و اگر اینطور نباشد تئوری بصورت یک چیز بیجان و توخالی در میاید و طراوت خاص خودش را نمی‌تواند داشته باشد. در سیر تفکر حتی فرد اندیشه گر را دچار بن بستهایی می‌کند. معمولاً بزرگترین بلیه یعنی دگماتیسم را همراه خودش می‌آورد. و خلاصه اینکه خود تئوری نیز با همه آن دامنه و غناء محتوایی خودش درک نمی‌شود. برای همین رفقا باید در آموختن تئوری‌ها متوجه تجربیاتی که پشتوانه این تئوری‌هاست نیز باشند. مثلاً فرض کنید باز تئوری م.م مطرح می‌کرد که چگونه از طریق مبارزه مسلحانه میشود بر روی توده‌ها و بر روی روح و روانشان اثر گذاشت و اعتماد آنها را به پیشاهنگ جلب کرد. خوب در واقعیت آیا اینطور شد یا نشد، ما که دیدیم شد. در جریان قیام دیدیم که چطور توده‌های مردم از سازمان چریک‌های فدایی خلق را بعنوان نماینده خودشان و بعنوان سازمانیکه دارای آن توانایی است که همه امیدها و آرزوهای آنها را به تحقق برساند نگاه میکردند. خوب پس ما امروز در تائید درستی مبارزه مسلحانه دارای فاکت‌های بسیار ارزشمند و تجربیات بسیار غنی عینی هستیم. باید این فاکت‌ها را درک کرد و هم جمع آوری کنیم، این تجربیات را بفهمیم و بدین وسیله هر چه قدر بیشتر ادراک خودمان را نسبت به این تئوری بالا بریم و ایمان خودمان نسبت به این تئوری بیشتر بشود. با توجه با این توصیه‌ها امیدواریم که این سلسله بحث‌ها بتواند به رفقا کمک کند تا مطالعات خودشان را پیش برند و جهت بدهند و راجع به این مسائل به تفکر

بنشینند. این سلسله نوارها سه قسمت دارد، قسمت اول مقدمه و مفاهیم هستند، قسمت دوم زمینه‌های تاریخی است و قسمت سوم درباره مثنوی ما یعنی مبارزه مسلحانه و مسائل آن صحبت می‌کند. از اینها که بگذریم درباره موسیقی ضبط شده در نوارها یک توضیح کوتاهی باید ارائه بشود. دلیل اصلی ضبط این موسیقی‌ها در رابطه با مسائل امنیتی و حمل و نقل نوارها بوده و بهمین جهت در ابتدا و انتهای نوارها بمدت چند دقیقه قطعاتی از موسیقی ضبط شده که البته مسلماً یک راه حل قطعی و نهائی نیست. ولی اینطور تصور میشد که در رابطه با برخی از احتمالات میتواند این موثر واقع شود. این قطعات موسیقی توسط یکی از رفقا انتخاب شده و معمولاً از آثار بزرگ و معروف موسیقی دانان بزرگ جهان نیز است و تا حدی نیز کوشش شده با بحث مورد نظرمان بنحوی ارتباط داشته باشد دیگر توضیحی نیست که داده بشود. بهمین جهت به مطالب اصلی میپردازیم و امیدواریم کاری که آغاز شده بتواند یک تجربه مثبتی باشد

با ایمان به پیروزی راهمان!

با سلام و درودهای انقلابی!

آموزش تئوری م.م همچنان در دستور کار قرار دارد. زیرا که نسل جدیدی در عرصه مبارزه انقلابی میهن ما بوجود آمده که هنوز به این تئوری، مبانی این تئوری و با مفاهیم و مسائل اساسی آن آشنایی دقیقی ندارد. در صورتیکه برای یک مارکسیست انقلابی بعنوان کسیکه موضع طبقه کارگر را آغاز کرده و یا بطور کلی در موضع طبقه کارگر ایستاده یکی از مسائل مهم همیشه و همواره آگاهی بر پراتیکی است که انجام میدهد. در غیر اینصورت از خود بیگانگی یکی از خصوصی یات چنین فرد، یا افراد میشود و این آن چیزی است که مارکسیسم همواره در نقطه مقابل آن ایستاده است. بیک معنا مارکسیسم تبلور خودآگاهی طبقه کارگر است و تمام کوشش انقلابیون بزرگ از جمله مارکس، انگلس و لنین که جایگاه خاصی در میان آنها دارند این بود که این آگاهی را به میان مردم برده و آنرا توده‌ای کنند یعنی توده‌های زحمتکش را، توده‌های زحمتکش پرولتری را بموقع بموضع طبقاتی خودشان آگاه کنند و با مادی کردن ایده‌ها، آنها را در راه رهایی خودشان بسیج کنند.

بنابراین آموختن تئوری مبارزه مسلحانه برای تمام کسانی که معتقد به این راه هستند یک امر ضروری است. بعنوان یک مارکسیست آنها باید برای اعمالی که انجام میدهند آگاهی کافی داشته باشند و باید بر اصول اساسی این تئوری آگاهی بیابند، باید مسائل اساسی این تئوری را بشناسند، باید نظام مفاهیم بنیادی این تئوری را دقیقاً درک کنند و یا با آن آشنایی کافی را داشته باشند. واقعا آموزش تئوری مبارزه مسلحانه از آموزش م.ل تفکیک ناپذیر است. هر مشی انقلابی و هر مشی دیگر دارای یکسری مبانی ایدئولوژیک است که سازندگان و تدوین کنندگان مشی چه بخواهند و چه نخواهند یعنی به این امر آگاهی داشته باشند و یا نداشته باشند سرانجام باز هم این حکم درست خواهد بود که هر مشی

طبقاتی، دارای مبانی ایدئولوژیک خاص خودش است. تئوری م.م. هم ا.هم ت. ادعا می‌کند که راه رهایی طبقه کارگر ایران و تمام طبقات خلقی کشور ماست. تئوری م.م ادعا می‌کند که قصد دارد تا هژمونی طبقه کارگر را در مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما تضمین کند. تئوری م.م ادعا می‌کند که با شیوه‌های پیشنهاد شده خودش میتواند شرایط لازم را برای تحقق این هژمونی فراهم بسازد. بنابر این میبینیم که تئوری مبارزه مسلحانه خودش را در موقع و موضع طبقه کارگر قرار میدهد. بی شک باید ثابت کند به اصول اساسی م.ل وفادار است، باید ثابت کند و روشن کند که مبانی ایدئولوژیک او بر م.ل انقلابی استوار است. باید ثابت کند به اصول اساسی م.ل وفادار است، باید ثابت کند که از جهان بینی م.ل پیروی کرده و در همین مسیر به نتایجی رسیده که بصورت مدون شده بنام م.م. هم ا. هم ت. مطرح و مشهور است. بنابر این آموزش مشی ما با آموزش م.ل توأم است و از آن تفکیک ناپذیر است. اینکه چه روش‌هایی در این مورد اتخاذ بشود بر حسب شرایط میتواند متنوع باشد ولی هر روشی باید این نکته اساسی را مد نظر داشته باشد. از آنچه که گفتیم یک نتیجه دیگر هم میشود گرفت و آنکه آموختن مبارزه مسلحانه و آموزش آن نه فقط به تحلیل مشخص از اوضاع آن بلکه دقیقاً بدرکی نسبتاً همه جانبه یا لااقل درکی از اصول اندیشه مارکسیسم، منطق مارکسیستی نیازمند است، و دقیقاً همین مسئله است که به ظاهر آموزش تئوری م.م را کمی دشوار می‌کند. ولی در هر صورت همانطوریکه بارها گفته شد آموختن هر حرفه ای، آموختن هر علمی در ابتدا مشکلات خاص خودش را دارد و آموختن تئوری م.م هم مثل هر تئوری علمی دیگر در ابتدا مشکلات خاص خودش را هم دارد و ما با شور و شوق انقلابی و عزم و اراده انقلابی مسلماً میتوانیم بر این مشکلات فائق آئیم. اما نکته مهمی که باید خاطر نشان کنیم و واقعا معنی آنرا دقیقاً بفهمیم و آنرا بیک نیروی مادی در وجود خودمان تبدیل کنیم اینست که ضرورت آگاهی به مشی انقلابی اساساً یک ضرورت علمی

است، یک ضرورت واقعی است نه یک ضرورت تصویری و ذهنی برای اینکه کسانیکه در این راه یعنی در راه رهایی طبقه کارگر و تمام طبقات زحمتکش دیگر مبارزه میکنند لازم است که بر مضمون پراتیک خودشان بر ماهیتش آگاهی داشته باشند. واقعا می بینیم اساسا یک مشی انقلابی درباره چه چیزهایی صحبت می کند؟ یک مشی انقلابی در تصور کلی خودش درباره این مسائل صحبت می کند:

هر پراتیکی مسلماً یک موضوع تغییر دارد، یعنی چیزی را در مقابل خودش قرار میدهد که آنرا تغییر بدهد. مشی انقلابی درباره موضوع اساسی تغییر خودش صحبت می کند. مثلاً فرض کنیم در ایران ما میگوئیم تضاد اصلی، تضاد خلق و امپریالیسم می باشد و در نتیجه خودبخود این حاصل میشود که هر مشی انقلابی درباره اهداف خودش صحبت می کند یعنی پراتیک وقتی یک موضوعی را تغییر میدهد در این این تغییر مسلماً میخواهد به چیز نوینی دست پیدا کند و به یک نتیجه خاصی میخواهد برسد. مثلاً فرض کنید در همین انقلاب خودمان میگوئیم هدف بیرون راندن امپریالیسم، قطع سلطه امپریالیستی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق است. یعنی در حقیقت در اینجا هدف پراتیک خودمان را بیان می کنیم یعنی میگوئیم که وقتی ما می خواهیم رابطه خلق و امپریالیسم را دگرگون کنیم این دگرگونی را هم مشخص کردیم. اکنون باید ببینیم که با چه وسایلی میتوانیم بر روی این موضوع کار کنیم تا شرایط لازم برای تحقق این اهداف را بسازیم. در این مبارزه به چه وسایلی احتیاج داریم؟ مثلاً فرض کنیم در شرایط کنونی میگوئیم سازمان سیاسی - نظامی تنها سازمان انقلابی که میتواند آن نقش تعیین کننده را بازی کند.

سازمان یک وسیله است پس ایجاد و دستیابی به این وسیله یکی از وظایف ما می باشد. مثلاً گفته میشود یا در انقلابات دیگر می بینید و یا در انقلاب خودمان در آینده سازمان های توده ای مثلاً فرض کنیم ارتش خلق باید ایجاد بشود. ارتش

خلق تنها میتواند ارتش امپریالیستی را شکست بدهد. پس ارتش یک وسیله است و ما باید به آن دست پیدا کنیم. یک مشی انقلابی بعد از اینکه این وسائل را، البته نمیشود گفت بعد از اینکه چون همه اینها بنحوی ارگانیک با هم ارتباط دارند و در ارتباط با یکدیگر تعیین میشوند یک مشی انقلابی، درباره مندها صحبت می‌کند ولی چه مندهایی را بکار می‌گیرد، چه روش‌هایی، به چه نحوی روی موضع خودش کار می‌کند، وسائل خودش را بکار می‌گیرد تا به اهداف مطلوب خودش برسد. مثلا که ما می‌گوئیم در این مرحله جنگ چریکی شیوه اصلی مبارزه ما است در حقیقت روش و متد بکارگیری نیروها و وسائل مادی و نحوه اثرگذاری بر روی موضوع را بیان می‌کنیم و یک مشی انقلابی درباره نیروهای شرکت کنندگان صحبت می‌کند و باید صحبت کند. مثلا فرض کنید در همین انقلاب خودمان وقتی می‌گوئیم تضاد اصلی خلق و امپریالیسم است باید روشن کنیم چه نیروهایی در جانب خلق قرار دارند و چه نیروهایی در جانب امپریالیسم قرار دارند. چه نیروهایی هستند در حقیقت آن نیروهای خلقی که مشی انقلابی را بکار خواهند برد برای اینکه امپریالیسم را مغلوب کنند، کدامند؟ مثلا ما می‌گوئیم کارگران، دهقانان و زحمتکشان شهری نیروهایی هستند که اساسا در مقابل امپریالیسم قرار دارند. و اتحاد و همبستگی آنهاست که میتواند امپریالیسم را از کشور ما بیرون کند و سلطه آنرا قطع کند بنابر این چگونه ممکن است که یک انقلابی دست به پراتیک انقلابی بزند بدون اینکه نیروهایی که باید این تغییر را ایجاد کنند و یا نیروهایی که این تغییر نتیجه کشاکش آنهاست شناخته شده باشند، بدون اینکه اهداف پراتیکی را که انجام میدهند بفهمند، بدون اینکه متدهای مبارزه خودش را درک کند. برای همین است که هر سازمان انقلابی کوشش می‌کند تا اعضا و هوداران خود را با این مسائل آشنا کند. اما میبینیم همه سازمان‌ها، چه سازمان‌های مبارز باشند و چه سازمان‌های غیر مبارز باشند، سازمان‌های انقلابی، سازمان‌های غیر انقلابی

درباره این مثال صحبت میکنند. حتی میتوانند جمهوری اسلامی را برای خود مثال بزنند. همواره در رساناهای جمعی خودش مردم را تشویق می‌کند به چه کند، کارهایی تا جمهوری اسلامی را حفظ کند یعنی روابط موجود را حفظ یعنی موضوع اساسی پراتیکش حفظ موقعیت است.

دشمن اصلی خودش را تعیین می‌کند. منافقین، نیروهای انقلابی که اکنون در قاموس او بعنوان ضد انقلاب با گروهک‌ها معنا پیدا می‌کند درباره اهدافش صحبت می‌کند، درباره مسائلش، میخواهد به اصطلاح هدفش که مشخص است استقرار جمهوری اسلامی که بنظر ما سلطه اسلام در ظاهر، درباره مسائل اعدام‌هایی که می‌کند. نمیدانیم از طرف رساناهای جمعی خودش، شستشوی مغزی که میدهد، سلطه بر افکار عمومی و همه آن چیز دیگری که به وفور میشود در فعالیت‌های فرهنگی اجتماعی دولت کنونی آنها را دنبال کرد و فهمید. در هر صورت صحبت میکردیم راجع به این مسئله که یک انقلابی باید به مشی خودش آگاهی داشته باشد و از عناصر اساسی مشی صحبت کردیم که اینها موضوع هستند، اهداف هستند، منتهای هستند و نیروهایی هستند که باید آن تغییر و تحول مطلوب را ایجاد کنند. بنابر این وظیفه ما و تک تک ماست که همواره در مورد این مسائل به بحث و گفتگو بنشینیم، خطای خودمان را تصحیح بکنیم و دانش خودمان را راجع به واقعیت غناء بخشیم. روش‌های کار خودمان را صیقل بدهیم، به وسائل عالیتری برای تحقق اهداف خودمان دست پیدا کنیم تا بتوانیم در جریان پراتیک انقلابی و در پروسه مبارزه به اهداف هر چه عالیتر خودمان دست پیدا کنیم. اکنون نیز هدف اساسی آموزش مشی همین است، اما در این رابطه بهتر است به مشکلات و معطلاتی که وجود دارد اشاره بشود. مانطور که اشاره کردیم.

رفقا! آموزش مشی جدا از آموزش م.ل نیست. بنابر این آموزش دقیق مشی که به معنای درک اصول اساسی و فهم مسائل اساسی و مفاهیم اساسی آنست کار

یکشبه یا دوشبه نیست و احتیاج به کوشش و پیگیری زیاد در آموختن دارد و مهم تر از همه به شور و شوق متلاشی کننده برای پراتیک انقلابی و شرکت در چنین فعالیت نیازمند است. بسیار دیده شده که بسیاری از رفقا بیک درک ساده و سطحی از مشی انقلابی قانع هستند و پیگیری لازم را برای درک همه جانبه اش ندارند. مثال‌هایی از این قبیل و از گذشته، زیان بار بودن این شیوه حرکت را می‌تواند بر ما کند. در گذشته مثلا مفهوم جدیدی درباره ادبیات مبارزه انقلابی ایران شده بنام مبارزه سیاسی- نظامی، این مفهوم از نظر مبارزه طبقه کارگر در سطح جهانی یک مفهوم تازه‌ای نبوده ولی چند سالی بود که وارد ادبیات مبارزاتی میهن ما هم شد. تعبیری که از این مفهوم میشد یکی از این تعبيرات این بود که سیاسی یعنی اینکه اعلامیه پخش کنیم، نظامی یعنی اینکه عمل می‌کنیم مثلا فرسیو را می‌زنیم و این یک عمل نظامی است و وقتیکه اعلامیه پخش می‌کنیم، این سیاسی است و این میشود سیاسی - نظامی. این ادراک غلط خود بخود در منطق خودش بدوری از مشی انقلابی کشیده میشود و سرانجام به آنجا می‌رسد که این فرد که توانایی حل معضلات فکری و تناقضاتی را که در مشاجرات به آن دچار میشد نمیتوانست جواب بدهد و بر آن فائق بیاید نسبت به مبانی خودش شک و از آن دور میشود. در اینجا اشکال از تئوری م.م و یا نادقیق بودن آن نبود، اشکال از ادراک نادقیق ما از این تئوری بود، یا تمام اینهایی که امروزه در چهارچوب نام اکثریت و یا اقلیت فعالیت میکنند یا حتی وقایعی که اخیرا در سازمان خودمان اتفاق افتاد وقتی از جنبه شناخت شناسانه مورد بررسی قرار بگیرد، با این حقیقت توضیح پذیر است که این افراد هیچوقت درک درستی از مبارزه مسلحانه آنطور که است نداشتند، بلکه تصور خود از تئوری مبارزه مسلحانه را با خود تئوری واقعی مبارزه مسلحانه اشتباه می‌گرفتند و جایجا میکردند و ما باید دقیقا این نکته را بخاطر داشته باشیم که اساساً در برخورد با هر مکتب، در هر برخورد با هر سیستم ایدئولوژیک در حله اول

آنرا آنطوریکه است و آنطوریکه تدوین کنندگان آن میگویند بفهمیم، درک کنیم و بعداً بتوانیم به نقد آن بنشینیم و یا آنرا قبول کنیم. همین اشکال را در برخورد اپورتونیسیم با مارکسیسم می بینیم که چگونه از مفاهیم مارکسیستی استفاده میکنند در حالیکه به این مفاهیم مضمونی می بخشند غیر از مضمونی که مارکس و انگلس در نظر داشتند و امروز باز در رابطه با لنین این مسئله اتفاق میافتد که آموزش‌ها، نقل قولها و احکام آن بطور صوری گرفته میشود بدون اینکه همان مضمون عینی را که لنین در این مفاهیم بیان کرده مورد نظر نقل کنندگان باشد بلکه مضامین دیگری به آن می بخشند، برای این مسئله هزاران مثال وجود دارد چه در تاریخ مبارزه مارکسیسم با اپورتونیسیم بطور کلی و چه در مبارزه انقلابی میهن خودمان، مثلاً وقتیکه گفته میشود در سالهای ۴۹، ۴۸ امکان تماس با طبقه کارگر به شیوه‌های گذشته نیست اپورتونیستها می گفتند که ما خودمان با این همه کارگر تماس داریم و مثلاً ۳ یا ۴ نفر را اسم میبردند در حالیکه تئوری مبارزه مسلحانه، هیچگاه این ادعا را نکرد که با افراد طبقه کارگر تا سطحی نمی‌شود تماس گرفت و همانطوریکه رهبران ما چه رفیق پویان و چه رفیق مسعود در کتابهای خودشان اشاره کردند سازمان خودمان از کمک فعال چند تن از بهترین رهبران جنبش طبقه کارگر ایران برخوردار بود و اینها اعضای سازمانمان بودند.

مسئله بر سر تماسگیری با طبقه کارگر و هدایت مبارزه انقلابی او بود، اما اپورتونیستها مسئله را تحریف کردند و اگر هزار بار می گفتند که مسئله این نیست آنها کار خودشان را میکردند یا خیلی از مسائل دیگر مثلاً شیوه اصلی مبارزه، رابطه یک شکل از مبارزه با دیگ اشکال، بهر صورت ما کاری نداریم. آنچه اینجا برای ما مطرح است توصیه این نکته است که باید یک برخورد عالی با مسائل داشته باشیم و هر ایده و هر نظری را ابتدا باید آنطور

که است فهمید و بعدا به نقد آن نشست و یا وقتیکه این پروسه تکمیل نشود یک آن مکتب نمی‌شود ارائه داد نقد راستین هم از آن ایده از ایدئولوژی و یا از آموختن مثنی در دو حوزه بزرگ جای می‌گیرد که هر کدام از آنها میتواند تقسیم بندیهای خاص خودش را داشته باشد. یکی مبانی ایدئولوژیک م.ل، یکی درک مشخص از اوضاع مشخص جامعه خودمان و رابطه ایندو با یکدیگر برای این آموزش یک برنامه دقیق باید داشت. اما نکاتی را که باید اینجا در مورد این برنامه و برخی از خصوصیات بگویم و لازم است که بگویم اینها هستند: اول از این رفقا باید توجه کنند که در آموزش م.ل و کلاً در آموزش هر علمی، مربی به تعلیم دهنده معمولاً خطوط اساسی، اصول اساسی، مسائل اساسی، مفاهیم اساسی، روش‌ها و متدهای اساسی را آموزش میدهد. نتیجه نهایی کار بستگی بکار پیگیر خود فرد بعبارتی دیگر بکار مستقل فرد بستگی دارد این همه جا است. مثلاً دقت کنید هیچ دانشمندی نیست که از روی کتابهای درسی و در محدوده آنچه که حتی مثل دانشگاه به آن درس داده اند بتواند دانشمند شود، یا دانشمند شده باشد، معمولاً مدارس، دانشگاه‌ها سنگ بنای آموزش‌های اساسی را در یک رشته مشخص میریزند و بعدا افردیکه بر اساس این سنگ بنا به کمک قدرت خلاقه خودشان، شور و شوق خودشان، پیگیری خودشان کار مورد نظر یا کار مورد علاقه، موضوع علاقه خودشان را دنبال میکنند و در آن رشته به افراد برجسته‌ای تبدیل میشوند. در رابطه با آموزشهای یک سازمان انقلابی به اعضا و هواداران خودش این رابطه برقرار است بی شک یک سازمان انقلابی وظیفه دارد که ساختمان ذهنی رفقا و هوادار خودش را هر چقدر بیشتر منسجم و متحد کند. اساسی‌ترین مسائل انقلاب را مورد بحث قرار بدهد، موضوعات بحث را تعیین کند، خطوط اساسی آنرا روشن کند. درباره روشها و متدها رهنمودهای لازم را بدهد ولی پیگیری این کارها، ادامه آنها برای رسیدن به نتیجه نهایی در گرو شور و شوق انقلابی به کسب آگاهی و

ارتقاء خود به پیگیری آنها نیازمند است. اگر این پیگیری وجود نداشته باشد اگر فرد، فرد و فقط خودشان کوشش مستمری برای کار کردن همه جانبه بر سر مسائلی که مطرح میشود نداشته باشند، اگر خودشان دست به تحقیق نزنند، اگر خودشان در تربیت ذهن خودشان نکوشند، اگر خودشان فروتنی علمی لازم را برای درک حقیقت نداشته باشند آنوقت مثلا عالیترین آموزشها نیز کارایی چندانی نمیتواند داشته باشد و به نتایج خودش نمیتواند برسد. بنابر این رفقا باید دقت داشته باشند که برای درک تئوری مبارزه مسلحانه برای درک هر چه بهتر و عالیتر م.ل در درجه اول شور و شوق خود رفقا، پیگیری خود رفقا است که ضامن پیشرفت و تکامل است. بهر صورت در این سلسله بحثهایی که راجع به تئوری م.م خواهیم کرد، ما نیز بر همین روال درباره مفاهیم اساسی، اصول اساسی، و مسائل اساسی تئوری م.م صحبت خواهیم کرد و همواره تا جایی که مقدور است منابعی را به رفقا معرفی خواهیم کرد، برای اینکه در رابطه با آن موضوع کنکاش بیشتری بکنند و بطور کلی کوشش می‌کنیم تا یک تطبیق از تئوری م.م ارائه بدهیم، تا راهنمای مطالعه مستقل رفقای انقلابی ما باشد.

هر علمی دارای نظامی از مفاهیم است. مثلا در نظر بگیری فیزیک با مفاهیمی مثل فرمولهایی که در فیزیک ما با آنها برخورد می‌کنیم رابطه عوامل مختلف مورد بحث را در نظام مفاهیم منعکس می‌کند. مثلا در واقعیت علمی رابطه‌ای بین اندازه، کار انجام شده و نیرو وجود دارد. این رابطه در فیزیک بصورت درجه مساوی با $(R \times S)$ نمایش داده میشود که در حقیقت بازسازی رابطه‌ای است که در عینیت وجود دارد. بازسازی آن عینیت، در نظامی از علائم با مفاهیم، همین که هر علمی دیگری را توجه کنیم دارای سیستمی از مفاهیم است و رابطه معین و مشخص را نیز بین مفاهیم برقرار می‌کند و اگر قادر نشود این رابطه مشخص و معین را برقرار کند علم بودن خودش را نفی کرده، در جامعه

شناسی یعنی بطور کلی در علوم اجتماعی این نظام مفاهیم موجودیت دارد و هر مکتب مشخص کوشش می‌کند نظام خودش را برقرار کند و این نکته را بار دیگر بطور صریح خاطر نشان سازیم.

نظام مفاهیم در حقیقت چیزی جز انعکاس جهان مادی در ذهن کسانی که این نظام را میسازند نیست اما یک تفاوتی بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی موجود است که باید به آن توجه دقیق کرد. معمولاً در علوم طبیعی تعاریف مفاهیم یعنی مصادیق ذهنی واقعیت عینی مورد قبول دانشمندان مختلف آن حوزه است و حتی اگر همچو امری که هنوز به تحقق نپیوسته باشد. کوشش جمعی برای ارائه یک تعریف قابل قبول، یک تعریف جامع و وسایلی که مورد قبول همه دانشمندان آن حوزه باشد انجام می‌پذیرد. مثال‌های ساده مثلاً امروزه مفاهیمی مثل نیرو، کار، زمان و این نوع مفاهیم در علم فیزیک مورد قبول اکثریت و حتی همه دانشمندان این رشته بخصوص است. بعبارت دیگر این مفاهیم از دقت خاص خودش برخوردار است که از پیش بر مصادیق علمی خودش انطباق دارد و با پیشرفت علوم هر چقدر غنی‌تر و کاملتر میشود. اما در علوم اجتماعی اینطور نیست. در علوم اجتماعی ما مشاهده می‌کنیم که مفاهیم یکسان برای مصادیق گوناگون علمی یا ذهنی بکار میرود ما در اینجا از کلمه مصداق زیاد استفاده کردیم فکر می‌کنم لازم است که یک حاشیه روی کوچک هم شده بکنیم توضیح مختصری در این مورد بدهیم.

در فلسفه قدیم مفهوم مصداق در حقیقت به موضوع یا اسخ اطلاق میشود. مثلاً فرض کنید که پاسخ، مورد نظر ما باشد یا موضوع مطالعه ما باشد. کلمه اسخ مفهوم اسخ یک مصداق عینی آن موجودی است که دارای آنچنان مختصاتی است که کلمه اسخ به آن اطلاق میشود.

(این حاشیه روی را فکر می‌کنم که لازم بود که توضیح بدهم)

اینجا مثلا فرض کنیم که درباره نیرو صحبت میشود. فیزیک در حقیقت دارد عاملی را مورد مطالعه خودش قرار میدهد که دارای مختصات ساختگی یا عملکردی خاص است و آن عامل را با آن مختصات نام نیرو برایش میگذارد و از این به بعد هر وقت گفت نیرو ما متوجه میشویم که منظورش چیست و به چه عاملی اشاره می‌کند. در جامعه شناسی و یا در علوم اجتماعی گفتیم مفاهیمی بکار می‌رود مفاهیم یکسان و مشترکی از جانب جامعه شناسان بکار گرفته میشود در حالیکه هر کدام از آنها مصادیقش را طوری دیگر می‌فهمد یعنی در اینجا درک یکسانی از مضمون یعنی آن مفاهیم وجود ندارد. مثلا فرض کنید اگر جامعه شناسی کشورهای غربی را مطالعه کنید می‌بینید که یک تعریف مشترک در باره جامعه ندارند عده‌ای جامعه را بر اساس اصول اخلاقی فی المثل تعریف میکنند، عده‌ای جامعه را با مرزهای جغرافیایی تعریف میکنند، عده‌ای جامعه را با وضعیت حکومتش تعریف میکنند. مارکسیسم جامعه را بر اساس مثلا تولید یا شیوه تولید تعریف می‌کند. یک کلمه واحد بنام جامعه وجود دارد ولی با مضمون عینی مختلف ادراک مختلف و این نکته‌ای که همواره در مطالعه علوم اجتماعی باید در نظر داشته باشیم، یا همینطور در رشته‌های دیگر علوم اجتماعی نیز ما با این مسئله برخورد می‌کنیم و همین امر را در رابطه با مارکسیسم و اپورتونیسیم می‌بینیم نکته‌ای که قبلا هم به آن اشاره کردیم. مفهوم واحدی بنام پیشاهنگ هم از جانب اپورتونیستها بکار گرفته میشود و هم از جانب انقلابیون از جانب مارکسیستهای انقلابی اما مضمونی که این تعاریف دارد. مضامین عینی این تعاریف با یکدیگر از زمین تا آسمان فرق می‌کند. یک مثال ساده بزنیم مثلا فرض کنید ما پیشاهنگ را دسته پیشرو طبقه کارگر بدانیم که وظیفه دارد توده‌ها را بیدار کند، سازماندهی کند، رهبری کند، پراتیکشان را هدایت کند، بر علیه دشمن طبقاتیش. در اینجا پیشاهنگ نقش فعالی در دگرگون سازی واقعیت عینی دارد. حال این تعریف را داشته همین تعریف را بکنیم منتها

با این ادراک که بگوییم نه این دسته پیشرو بخود طبقه کارگر کمک می‌کند تا همه این وظایف را انجام بدهد به ظاهر فرق چندانی ندارد ولی در عمل فرقی کاملاً مشهود است ولی پیشاهنگان یا روشنفکران انقلابی که از منشاء طبقاتی غیر پرولتری هستند نباید خودشان مستقیماً در رهبری پراتیک توده قرار بگیرند، بلکه باید به کارگران آگاه کمک کنند که آنها بیایند و در رهبری قرار گیرند و خودشان مبارزه خویشتن را هدایت کنند اما آیا در عمل امکانپذیر است یا نه. به چه دلیل امکانپذیر نیست؟ اینها همه چیزهایی است که تاریخ جنبش کمونیستی میتواند بما جواب دهد. ولی در هر صورت اینجا یک مفهوم است بنام پیشاهنگ. یا مثلاً در ایران خودمان اکنون دیگر گروه‌های مختلفی هستند که صحبت از جامعه سرمایه‌داری وابسته میکنند ولی اگر به ادراک اینها توجه بشود هر کدام از سرمایه‌داری دید خاصی را ارائه میدهند در نتیجه یعنی مضمون عینی این واژه برای همه یکسان نیست. ما باید به این مسائل در آموزش خودمان و در برخورد با نظرات دیگران دقت زیادی کنیم، چرا که بکارگیری مفاهیم یکسان میتواند همواره باعث پوشاندن محتوای گوناگون باشد و به ظاهر این تصور را ایجاد کند که بکارگیری مفاهیم یکسان دلیل بر وحدت واقعی است در حالیکه در واقعیت امر چنین نیست. از آنچه که گفتیم یک نتیجه گیری مهم اساسی باید بکنیم و این نتیجه گیری باید راهنمای مطالعه و تحقیق ما در آموزش باشد. همانطور که دیدیم هر تئوری، هر عملی دارای یک نظام مفاهیم است. ما باید این نظام مفاهیم را دقیقاً بفهمیم و مفهومی را با دقت علمی فراوان مورد کنکاش قرار دهیم و مهمتر از این مسئله اینکه باید مضمون عینی این مفهوم را از نظر نویسنده یا گوینده یا بطور کلی تدوین کنندگان آن تئوری یا علم را مورد بررسی قرار بدهیم. اگر ما مضامین عینی مفاهیم و آنطور که خود تئوری سازان یا دانشمندان در نظر ندارند نفهمیم و درک نکنیم مسلماً نمیتوانیم یک درک درستی از آنچه خود آنها در نظر داشتند ولی خواستند انتقال بدهند به

دست بیاوریم هم ما مسلما با یک رشته از مفاهیم مارکسیستی آشنایی داریم. در کتابهای مختلف این مفاهیم را دیدیم، در صحبت‌های گوناگون که داشتیم این مفاهیم به گوش ما خورده است ولی آنچه که مهم است اینست که کوشش کنیم با تحقیق و پژوهش عمیق این مفاهیم را همانطور که بنیانگزاران مارکسیسم و یا تدوین کنندگان مبارزه مسلحانه در نظر داشتند درک کنیم. مثلا همه ما مفاهیم مثل عمل، مثل محتوا، مثل شکل، مثل پیشاهنگ را از این قبیل مفاهیم بگوش خورده و با آن آشنا هستیم ولی باید برویم در پی این مسئله که واقعا درک دقیق مارکسیستی از این مفاهیم چیست. اگر ما این درک دقیق را بدست بیاوریم و از آثار خود و رهبران خودمان بدست بیاوریم آنوقت مسلما در برخورد با نظرات دیگران به نحو علمی تری میتوانیم آنها را مورد ارزیابی قرار بدهیم و همچنین در هنگام تفکر خودمان بهتر یک شیوه تفکر علمی را جلو ببریم و ادراکات دقیق تر از واقعیت بدست بیاوریم. بهمین جهت است که ما در این قسمت از صحبت‌هایمان بیک رشته از مفاهیم را که تئوری م.م با آن سر و کار دارد و مرتب دارد تکرار میشود بنحو پوشیده یا بنحو علنی ش مورد بررسی قرار خواهیم داد تا با آشنایی با این مفاهیم بهتر بتوانیم خود تئوری را درک کنیم و پایه‌های لازم را برای آن داشته باشیم.

با سلام و درود انقلابی!

بحث توضیح مفاهیم خودمان را با تشریح و تعریف سه مفهوم ذهن، عین و عمل آغاز می کنیم. این سه مفهوم از مفاهیم بسیار وسیعی هستند که در حوزه تفکر هر لحظه و همیشه سرو کار داریم که اگر دقت کنیم تمام مفاهیم دیگر بنحوی در یکی از این سه حوزه قرار می گیرد، یا اینکه رابطه این سه حوزه را بازتاب می کند و البته مفاهیمی وجود دارند که مختص به هیچیک از این سه حوزه نیستند، بلکه در هر یک از این حوزه ها بکار می روند و مورد استفاده قرار می گیرند. اول از مفهوم ذهن شروع می کنیم. ذهن یعنی چه؟ قبل از اینکه بتوانیم مفهوم ذهن را دقیق بگوییم دو مفهوم دیگر را نیز باید تعریف کنیم. یکی مفهوم شناخت و یکی انعکاس است. از نظر مارکسیسم شناخت انعکاس جهان عینی در مغز انسان است. البته این قابل ذکر است که از ابتدای شکل گیری فلسفه، شناخت یکی از مسائل مهم آن بوده که در این مورد تمام فیلسوفان نظرات و تزه‌های خود را ارائه دادند. مباحثاتی که در این زمینه وجود داشته را در این حوزه ها می شود تا حدی جمع بندی کرد. یکی اینکه منبع شناخت چیست و موضوع شناخت چیست، و سائل شناخت چیست، ضرورت شناخت چیست، ارگان شناخت چیست، و یکسری مسائل دیگر که هر فیلسوفی منطبق با دستاوردهای دانش زمان خودش و مواضع خاصی را که داشته در باره این مسائل اظهار نظر کرده از نظر مارکسیسم منبع شناخت واقعیت عینی و پراتیک است و این اعتقاد دارد که ارگان شناخت هم مغز انسانهاست. البته امروزه علم دیگر این مسائل را تا حد زیادی حل کرده و تا آنجائی که مربوط به مثلا ارگان شناخت می شود ادعا کرد که مسئله کاملا حل شده است و بحث تفرقه آمیزی هم نمی تواند در روی این مسئله انجام بپذیرد اگر چه امروزه ما به آسانی این مسئله را قبول می کنیم یا اینکه مغز ارگان شناخت است یک امر بدیهی بنظر ما می رسد، ولی برای اینکه این ایده مورد قبول واقع شود سالیان

دراز جنگ سختی بین دو اردوگاه ماتریالیسم و ایده آلیسم بر سر این مسئله وجود داشت در واقع از نظر ما مغز انسان که یک هستی مادی است دارای آنچنان خصوصیتی است که آنرا قادر می کند تا جهان عینی را در خودش منعکس کند. در جریان پیچیده شدن هر چه بیشتر انسان ها ، محیط که اساساً بر روی تولید و پراتیک تو لید این امر صورت می پذیرد مغز انسان نیز پیچیده تر شده و قادر می شود جهان عینی را در اشکال بسیار متنوعی در خودش منعکس کند . البته مسائل زیادی در این رابطه مطرح است از جمله اینکه مغز انسان و تکامل آن تنها محصول تکامل بیولوژیک انسان نیست بلکه محصول تکامل اجتماعی انسان نیز هست که در اینجا مسلماً ما نمی توانیم وارد همچنین مباحثاتی شویم و دنبال کردن آنرا به وقتی دیگر و یا به مطالعه مستقل باید واگذار کرد. پروسه انعکاس جهان مادی در مغز انسان شناخت نامیده میشود بنابراین دو مفهوم جدیدی هم برایمان مطرح شده است یکی مفهوم انعکاس است و یکی مفهوم شناخت. انعکاس چیست ؟ انعکاس یعنی باز سازی یک پروسه در پروسه دیگر دقت کنید یعنی بازسازی یک پروسه در پروسه دیگر. مثلاً ما وقتی درختی را می بینیم این درخت شکل تصویری در مغز ما در می آید. تصویر درخت خود درخت نیست. درخت در واقعیت عینی دارای زندگی است که این زندگی در تصویر آن وجود ندارد. بنابراین در انعکاس ما با دو پروسه مواجه هستیم . یکی پروسه ای که منعکس می شود، یکی پروسه ای را که منعکس می کند. مثلاً اینجا درخت پروسه ای است، واقعیتی است که منعکس می شود و مغز پروسه دیگری است که منعکس می کند. مفهوم انعکاس یکی از مفاهیم بسیار مهمی است که درک دقیقش کمک شایانی در حل بسیاری از مسائل فکری بما خواهد کرد و مسلماً در تعیین واقعیت عینی درک علمی تری را بما خواهد کرد. خوب در هر صورت پروسه باز سازی یک واقعیت یک پروسه در پروسه دیگر انعکاس نام دارد و پروسه باز سازی جهان عینی در

مغز انسان که در صور گوناگونی را بخود می‌گیرد شناخت نام دارد مثلاً در همان مثالی که زدیم درخت به صورت تصویر در مغز مان نقش می‌بندد این یکی از صور بازسازی واقعیت عینی درخت در مغز ماست. ولی درخت بصورت مفهوم، بصورت کلمه درخت هم می‌تواند در ذهنمان وجود داشته باشد. وقتیکه صحبت می‌کنیم بدون اینکه درختی حضور داشته باشد که توسط احساسات ما منعکس شود، این مفهوم نیز یکی دیگر از صور بازسازی واقعیت عینی در ذهن ما است مسئله ای اینجا باید تذکر داده شود ، مخصوصاً در رابطه با مسئله شناخت قابل تذکر است این است که شناخت همانطوریکه گفتیم پروسه انعکاس واقعیت عینی در مغز انسان است در این تعریف میدانید که راجع به درست یا غلط بودن این انعکاس صحبت نمی‌شود. بنابراین ممکن است این شناخت، شناخت درست باشد. ممکن است که این شناخت، شناخت غلط باشد . شناخت درست چه شناختی است ؟ انعکاس درست چه انعکاسی است ؟ وقتیکه آنچه که ما از واقعیت می‌گیریم ، وقتیکه مفهومی که می‌سازیم یا تصویری را که می‌سازیم بهر صورت محصولات مشخص این انعکاس در مغز ما بر موضوع عینی خودشان انطباق داشته باشد. آن وقت این شناخت درست است می‌گوئیم این شناخت شناخت حقیقی است شناخت درست است . اگر بر موضوع عینی خودشان انطباق نداشته باشند ، آنوقت این شناخت شناخت درستی نیست . حالا با تعریف مفهوم انعکاس و شناخت می‌توانیم مفهوم ذهن را تعریف کنیم و فرق آنرا با شناخت یا انعکاس توضیح دهیم . همانطوریکه دیدیم شناخت پروسه انعکاس ، پروسه بازسازی یک واقعیت یا واقعیاتی بطور کلی پروسه های بازسازی جهان مادی و جهان عینی در مغز ماست . محصول این پروسه در مغز ما که حاصل پروسه های متنوع و گوناگونی است که در طول زندگی در بر خورد با جهان مادی کسب کردیم و در مغز ما بازسازی شده مجموعاً ذهن یا شعور نامیده می‌شوند. بنابراین ذهن محصول پروسه

شناخت اجتماعی انسان‌ها است در صورتیکه شناخت و پروسه شناخت در هر زمانی مشخص و معین است یعنی موضوع خاصی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در مغز ما منعکس می‌شود. ذهن محصول و نتیجه مجموع و تقاطع این پروسه‌های شناخت است در یک محیط معین از زندگی ما اگر چه در مارکسیسم بیشتر از اینکه کلمه ذهن بکار گرفته شود از کلمه شعور استفاده می‌شود و این کلمه در زمان ما بنام آگاهی ترجمه می‌شود و معروف است. مفهوم دیگری که باید در باره اش صحبت کنیم مفهوم عین است. تعریف عین، با تعریف خودمانه امکان‌پذیر است و همانطوریکه همه ما بر خورد کردیم می‌دانیم ماده آن واقعیت عینی است که مستقل از ذهن انسان وجود دارد بوسیله آن منعکس می‌گردد بوسیله حواس انسانی درک می‌شود. همانطوریکه گفته شد، ماده یک مقوله فلسفی است یعنی تجربی است از اعیان مشخص. ماده بخودی خود یعنی چیزی بنام ماده وجود ندارد، بلکه تمام جهان مادی است. به چه مفهوم، مثلاً ما مفهومی مثل سفیدی داریم، اما این سفیدی همیشه بطور مشخص وجود دارد و چیزی فی‌الذات بنام سفیدی نمی‌توانیم پیدا کنیم. ماده یک مقوله است و یک مفهومی است که بر آن چیزی که مستقل از ذهن ما وجود دارد، مستقل از شعور وجود دارد، هستی اش به شعور و اراده نیست و بوسیله ذهن ما می‌تواند منعکس شود و عکسبرداری شود ماده نا‌میده می‌شود. بنا براین عین ماده مشخص و معین است، یعنی ما در جهان همواره با اعیان مشخص روبرو هستیم با ماده مشخص روبرو هستیم. با ماده متعین روبرو هستیم. برای همین است که در تعریف ماده گفته می‌شود، ماده مقوله ای است فلسفی که دلالت می‌کند بر واقعیت عینی که مثلاً این خصوصیت یا آن خصوصیت را دارا است یکی از خصوصیات اساسی ماده حرکت دائمی آن است یعنی ماده در حال تغییر و تحول دائمی است. اگر به همه علوم چه علوم طبیعی و چه علوم اجتماعی توجه کنیم خواهیم دید که کوشش این علوم در پیدا

کردن و کشف قوانین حاکم بر تغییر و تحول موضوع مورد مطالعه آن علم مشخص است. هر علمی را در نظر بگیریم یک تغییر و تحول مشخصی را مورد مطالعه در حقیقت قرار می‌دهد. شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی نیز در حقیقت تغییر و تحول جامعه انسانی در حقیقت تغییر و تحول جنبه‌های مختلف زندگی انسان‌ها یا به عبارت دقیق‌تر جامعه انسانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. برای اولین بار یعنی مارکس و انگلس بودند که کشف کردند حرکت جامعه انسانی نیز دنباله حرکت تاریخ طبیعی انسان است و قوانین مستقل از اراده انسان‌ها بر آن حاکمیت می‌کند. از نظر مارکسیسم این تغییر و تحول یا دقیق‌تر و بطور کلی هر گونه تغییر و تحولی حاصل نتیجه مبارزه اعداد است. تعینات این اعداد خصوصیات و کیفیت آنها مسلماً در حوزه‌های مختلف مورد مطالعه متفاوت است و توسط علوم خاص آن حوزه مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مارکسیسم راز این تغییر و تحول را در تاریخ جامعه انسان‌ها نیز کشف کرد و نشان داد که آن تضاد بنیادی که باعث تغییر و تحول یک فرمایشیون مشخص اجتماعی یک دوره مشخص تاریخی یک دوره تاریخی از دوره تاریخی دیگری می‌شود تضادی است که بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی بوجود می‌آید و دیگر آن مناسبات نمی‌تواند آن نیروها را در درون خودش حفظ کند، و در نتیجه لازم می‌آید که مناسبات جدیدی یعنی روابط جدید اجتماعی و تولیدی بین روابط جدید اجتماعی و تولیدی در جامعه برقرار شود و بدین وسیله یک دوره تاریخی جدید را جامعه تجربه می‌کند. اما تغییر و تحولاتی که در شکل اجتماعی حرکت ماده بو قوغ میبوندند دارای تفاوت‌های اساسی با تغییر تحولاتی است که در اشکال دیگر حرکت ماده بوقوع می‌پیوندد. یکی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها این است که در تغییر و تحولات شکل اجتماعی حرکت ماده انسان‌ها یعنی ذهن آگاه دخیل هستند. از یک طرف آن‌ها در یک شرایط عینی مشخص عمل می‌کنند تابع قانون مندی‌های آن هستند، و

از طرف دیگر بواسطه پراتیک آگاهانه خودشان می توانند بر روند حرکت ماده اثر بگذارند و از میان امکانات متنوعی که این حرکت می تواند داشته باشد امکانات مشخصی را بر گزینند، و کوشش کند تا ماده مورد نظر در آن جهت مطلوب آن ها تغییر و تحول پیدا کند این مسئله دارای اهمیت زیادی است و ما مجدداً به آن باز خواهیم گشت و آنرا مورد بررسی قرار خواهیم داد ولی عجلتاً باید مفهوم پراتیک را توضیح بدهیم. پراتیک که یکی از مهم ترین مفاهیم مورد بحث ماست در مارکسیسم جایگاه ویژه ای دارد. و معنایی هم دارد که این معنا و این مضمون آنرا از تعاریف دیگری را که اندیشمندان آن و فیلسوفان ارائه داده اند متمایز می کند. پراتیک فعالیت مادی انسانهاست که بر اساس تصور معینی موضوع عینی مشخصی را تغییر می دهد. با تعریفی که از پراتیک ارائه داده ایم چندین عنصر اساسی باید شکافته شود و تمایز این نوع فعالیت با دیگر فعالیت های انسانی مورد توجه قرار گیرد. اول از این گفته می شود پراتیک فعالیت مادی است. در خود این ترکیب نحوه بیان طوریست که انگار انواع دیگر فعالیت نیز وجود دارد، ابتدا خود مفهوم فعالیت را مورد بررسی قرار بدهیم. فعالیت و هر نوع کنش و واکنشی که بین ارگانسیم و محیط انجام می پذیرد یکنوع فعالیت است.

همینکه فی المثل دست ما به چیز سوزنده خورد احساس سوزش می کند و دست ما سریعاً به عقب کشیده میشود. این یک نوع فعالیت است. فعالیت مغز رابطه ای که بین قسمتهای مختلف آن برقرار می شود یک نوع فعالیت است. فعالیت ذهنی است و هر نوع فعالیت دیگر، حرکت عضلانی نوعی فعالیت است بنابراین مفهوم فعالیت وسیعتر است. هر نوع کنشی و واکنشی که بین ارگانسیم و محیط بوجود می آید نوعی فعالیت محسوب میشود، اما گفته می شود که پراتیک فعالیت مادی انسانهاست. پس یکی از خصوصیات پراتیک مادی بودن این نوع فعالیت است. در هر پراتیک انسانها انرژی معینی را مصرف می

کنند. مجبورند دست‌ها، پاها، مغز و بالاخره قوای فیزیکی خود را بکار بیاورند. ولی این تنها خصوصیت پراتیک نیست. زیرا بیک معنا هر گونه فعالیت که توسط انسان انجام می‌پذیرد اجباراً مقداری انرژی مصرف می‌کند. در تعریف ما گفته می‌شود که پراتیک فعالیت مادی انسانهاست که با تصور مشخصی از پیش در موضوع عینی مشخصی تغییر ایجاد می‌کند. یعنی در اینجا یک مسئله دیگر نیز مورد نظر قرار می‌گیرد و آن اینست که این فعالیت، این فعالیت مادی در جهت مشخصی بکار می‌افتد، ما بر روی موضوع عینی پراتیک خودمان خم می‌شویم در حالیکه از پیش در مورد نتیجه کارمان تصویری در ذهن خودمان داریم. بنابراین اراده خودمان را تابع آن تصور می‌کنیم، اراده خودمان را، وسایل خودمان، متدهای خودمان را بنحوی بکار می‌گیریم که بتواند ما را به آن هدف مشخص مان، یعنی همان تصور از پیشی که در مورد نتیجه کارمان داریم برساند. بنابراین می‌بینیم این فعالیت مادی وظیفه دارد تا یک نقشه معین ذهنی را در عینیت به حقیقت بپیوندد، یعنی در حقیقت وظیفه دارد یک ایده‌ای را مادی کند و به آن واقعیت مادی ببخشد. مثلاً یک کارگر را تصور کنید که چگونه از مواد طبیعت چیزی را می‌سازد که تا حال وجود نداشته، چیزی را می‌سازد که اکنون می‌تواند برخی از نیازمندیهای انسان‌ها را رفع کند. یعنی تمام موادی که موضوع کار یک کارگر را تصور کنید که چگونه از مواد طبیعت چیزی را می‌سازد که تا بحال وجود نداشته، چیزی را می‌سازد که اکنون می‌تواند برخی از نیازمندیهای انسان‌ها را رفع کند. یعنی تمام موادی که موضوع کار یک کارگر است در طبیعت یافت می‌شوند از طبیعت گرفته می‌شوند ولی در پروسه کار او در پراتیک او به چیزی تبدیل می‌شوند، که تا کنون وجود نداشتند. همانطور در مبارزه طبقاتی اگر هم مشاهده کنیم می‌بینیم که جامعه بر اثر فعالیت انسان‌ها بصورتی در می‌آید، روابطی در آن برقرار می‌شود که تا کنون وجود نداشته یک جامعه سرمایه

داری را تصور کنید که بواسطه مبارزه طبقه رزمنده کارگرش به جامعه سوسیالیستی تبدیل می شود . در اینجا دو نکته مهم وجود دارد یکی اینکه تغییرات اجتماعی یعنی هر گونه تغییری که در جوامع انسانی بوجود می آید محصول پراتیک انسان ها است. در حالیکه این حکم برای تغییراتی که در طبیعت رخ می‌دهد صادق نیست. سال‌های سال، میلیون‌ها سال انسان‌ها وجود نداشتند ، نسل‌های گوناگونی از قبیل حیوانات بوجود آمدند و از بین رفتند. یا مثلاً کره زمین که ما بر روی آن زندگی می کنیم دوران‌های مختلفی را از سر گذراند. تغییر و تحولات در طبیعت مستقل از شعور انسان‌ها یا هر گونه شعور دیگری مثلاً در فلسفه های ایده آلیستی به نام خدا یا ایده یا چیزهای شبیه این نامیده می شود انجام گرفت و انجام می گیرد . اما در حرکت اجتماعی اینطور نیست هر گونه تغییر و تحول و هر تغییر اجتماعی محصول پراتیک

انسان‌هاست. تاریخ جوامع انسانی هیچ چیز نیست جز تاریخ پراتیک انسان‌ها این پراتیک در حوزه های مختلف در مبارزه بین طبقات بوجود می آیند. در حوزه های علمی و هنری انجام می پذیرد و بدین ترتیب زندگی انسان‌ها غنا پیدا می کند تکامل پیدا می‌کند و جلو می رود. نکته دوم اینست که پراتیک حلقه واسط بین ذهن و عین قرار می گیرد و در نتیجه انسان‌ها می توانند با پراتیک آگاهانه خودشان بر روی واقعیت عینی اثر بگذارند و اسیر قوانین کور او نباشند زیرا که شرط تحقق بعضی شرایط این امکان وجود دارد که واقعیت عینی را به واقعیتی تبدیل کنیم که مطلوب طبع انسان‌های عمل کننده است. از آنچه که گفتیم در ارتباط با این مقولات خود نتیجه گیری اساسی باید بکنیم که در بحث‌های ما مورد استفاده زیادی قرار خواهد گرفت.

اول از این در رابطه با حرکت اجتماعی ماده عبارت دقیق‌تر شکل اجتماعی حرکت ماده گفتیم که این تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است که جامعه را به پیش می برد و باعث تغییر و تحولات بنیادی قرار می گیرد. اما این

تضاد در جوامع طبقاتی خود را به صورت تضاد بین طبقات نشان می دهد. در نتیجه مبارزه طبقاتی، یعنی پراتیک طبقاتی است که عامل پیش برنده جامعه انسانی است. دوم اینکه گفتیم انسان ها بوسیله پراتیک می توانند بر روی عین اثر بگذارند و واقعیت مطلوب خودشان را به واقعیت عینی تبدیل کنند . اما اگر حرکت اجتماعی ماده نیز یک حرکت عینی است بنابراین انسان ها نمی توانند در هر زمان هر شرایطی هر واقعیتی را که مطلوب طبع آنهاست به واقعیت عینی تبدیل کنند ، بلکه قدرت آنها برای یک واقعیت به واقعیت دیگر بوسیله امکاناتی که خود واقعیت مادی در خود نهفته دارد و در اختیار انسان ها می گذارد محدود و مشروط می شود. مثلاً انسان ها، در زمان کمون اولیه نمی توانند حتی اگر ایده سوسیالیسم وجود داشته باشد که البته در این مورد مشخص باین صورت وجود ندارد، نمی توانند سوسیالیسم را بر قرار کنند. زیرا وسا ئل و امکانات لازم بر قرارای این نوع مناسبات در خود واقعیت عینی وجود ندارد. و یا اینکه مثلاً حتی در زمان انقلاب ما اگر چه مارکسیسم برای ما است ، اگرچه ایده های روشنی نسبت به سوسیالیسم داریم معذالک واقعیت اجتماعی بما این اجازه را نمیدهد که روابط سوسیالیستی را بر قرار کنیم ، بلکه باید مرحله ای بنام انقلاب بورژوا-دمکراتیک نوین را از سر بگیریم.

بنا بر این حکمی که در بالا گفتیم که انسان ها می توانند واقعیت مطلوب خودشان را به واقعیت عینی تبدیل کنند یک حکم مشروط می شودحکمی نیست که در هر زمان و هر شرایطی کاملاً صادق باشد بلکه انسانها در شرایط معین اجتماعی آرزوهای مشخصی را می توانند به حقیقت برسانند و به آن مادیت و عینیت ببخشند، یعنی اینکه به واقعیت عینی تبدیلش کنند. سومین مسئله اینست که واقعیت ما، از پیش در ذهن ما وجود دارد و ما اراده و امکانات و مسائل در اختیار خودمان را برای تحقق آن بکار میگیریم. بنابراین هر چقدر این تصور بر قوانین حاکم بر حرکت آن عین مورد نظر انطباق بیشتری داشته باشد، هر

چقدر بیشتر واقعیتز باشد، امکان تحقق اش بیشتر است. بهمین جهت لازم میآید برای اینکه پراتیکمان به نتیجه مطلوب برسد، بههدف مطلوب برسد یک درک دقیقاً علمی از واقعیت مورد نظر و روند. تغییر و تحولی که بواسطه پراتیک انسانها انجام میپذیرد در ذهن داشته باشیم.

با آنکه گفتیم اکنون میتوانیم یک انقلاب را بررسی قرار بدهیم. انقلاب اجتماعی از یک نظر به مفهوم یک پراتیک عظیم اجتماعی است. موضوع این پراتیک همواره یک مناسبات کهن تاریخی است. مثلاً فرض کنید انقلاب ۱۸۴۸ کشورهای اروپایی، انقلاب ۱۹۱۷، انقلاب ۱۹۰۵، مناسبات بین فنودالها و بورژواها را با کارگران و دهقانان مورد موضوع تغییر خودش قرار میدهد و کوشش میکند تا این مناسبات را بهم بزند. در اینجا ذهن تمام آن تصویری که تودها در پراتیک خودشان از ضرورت این تغییر و آینده این تغییر دارند، در مقوله ذهن جای میگیرد. تمامی مختصات آن موضوع مورد تغییر یعنی مناسبات در مقوله عین جای میگیرد و خود انقلاب در مقوله عمل جای میگیرد. ما میتوانیم اینجا درک روشنی از شرایط ذهنی داشته باشیم. شرایط ذهنی بنابراین به مختصات ذهن نیروهای شرکت کننده در انقلاب گفته میشوند و بهمه آن چیزی که به اراده آنها بستگی دارد. مثلاً فداکاری انسانها جزو شرایط ذهنی انسانها است، چرا؟ بخاطر اینکه او اراده میکند در راه رسیدن بیک هدفی، هیچ مهم نیست که این هدف تا چه اندازه امکان تحقق دارد یا ندارد. برای رسیدن به آن خودش را فدا کند. سازمانها جزو شرایط ذهنی محسوب میشوند، چرا؟ چون انسانها در حقیقت با ایجاد روابط عین و مشخصی بین خودشان کوشش می کنند وسیله ایی ایجاد کنند تا آن پراتیک مورد نظر را بهتر جلو ببرند و به آن نتیجه برسند. در مورد شرایط عینی تمام آن مختصات مربوط به مناسبات و روابط اجتماعی که مستقل از اراده انسانهاست، جزو شرایط عینی بحساب میآید و در

آن چهار چوب مورد بررسی قرار میگیرد. حال این مفاهیم را کمی بیشتر توضیح میدهیم.

در رابطه با شرایط ذهنی یک نکته ای را باید همواره در مد نظر داشته باشیم و دقت کنیم و آن اینست که مفهوم شرایط ذهنی را با شرایط ذهنی برای پیروزی انقلاب یکسان نگیریم و اینها را یکی ندانیم. شرایط ذهنی یک مفهوم کاملا تمامی است در هر لحظه از حیات و زندگی اجتماعی. ما میتوانیم شرایط ذهنی را مورد بررسی قرار بدهیم و در باره اش اظهار نظر بکنیم. در یک معنای کلی سنتها و آداب و تفکرات، نقطه نظرها، خلق و خوی، همه اینها در مفهوم عینی مستقر است و در چهارچوب این مقوله است که مورد بررسی قرار میگیرد. ولی وقتی صحبت از شرایط ذهنی برای پیروزی انقلاب میشود ما به ویژگیهای خاصی نظر داریم. این ویژگیها چه هستند؟

قبل از اینکه این ویژگیها را توضیح بدهیم باید یک نکته مهم را ذکر کنیم و آن اینست که محتوا و ماهیت شرایط ذهنی برای پیروزی انواع مختلف انقلابات با یکدیگر متفاوتند و فرق میکنند. مثلا فرض کنید که این حکم برای همه این انقلابات صادق است که به هنگام انقلاب و یکی از شروط ذهنی برای پیروزی انقلاب اینست که توده ها دارای یک روانشناسی انقلابی باشند و یک ایدئولوژی انقلابی داشته باشند ولی مسلم است محتوی و ماهیت این روانشناسی انقلابی، محتوی و ماهیت این ایدئولوژی انقلابی برای انقلاب بورژوا دمکراتیک یک چیز است و برای انقلاب سوسیالیستی یک چیز است، و برای انقلاب بورژوا دمکراتیک نوین چیز دیگری است. اگر ما این تمایز را در نظر نداشته باشیم دچار این اشتباه خواهیم شد که انگار آمادگی شرایط ذهنی برای انقلاب مفهومی است که شرایطی را مجسم میکند یا شرایطی را تعریف میکند که برای وقوع تمام انواع مختلف انقلابات یکسان است. حال شرایط ذهنی برای پیروزی یک انقلاب پرولتری در موارد زیر میتواند جمع شده باشد و فرمولبندی شود

اول اینکه یک سازمان انقلابی باید وجود داشته باشد. یک سازمان پرولتری که بتواند پراتیک میلیونها توده را که به عرصه فعال مبارزه کشیده میشوند در یک جهت واحد رهبری و هدایت کنند. بدون وجود یک سازمان انقلابی که قابلیت هدایت پراتیک توده ها را داشته باشد هیچ انقلاب پرولتری نمیتواند به سرانجام پیروزمندی برسد. اما سازمان انقلابی با تعینات انقلابی است که مفهوم پیدا میکند. این تعینات چه هستند؟ این سازمان باید یک استراتژی درست انقلابی داشته باشد. این سازمان باید تاکتیک درست انقلابی داشته باشد و یا تاکتیک‌های درست انقلابی داشته باشد. این سازمان باید دارای تجربه انقلابی وسیعی باشد. این سازمان باید قابلیت سازمان دادن توده های وسیع را داشته باشد و علاوه بر اینها مسلما توده ها باید عزم و اراده انقلابی قوی برای برانداختن نظام موجود داشته باشند و به طبع آن آماده هرگونه فداکاری برای برانداختن نظام موجود و برقراری نظام جدید باشد. باید روحیه انضباط پذیری آنها بحد معینی رشد کرده باشد. اینها شرایط ذهنی انقلاب هستند. در مفهوم عام خودش اکنون باید ببینیم رشد شرایط ذهنی به چه عواملی مربوط میشود. در جامعه طبقاتی انسانها در یک مناسبات طبقاتی زندگی میکنند و در نتیجه ایده هایشان نسبت به واقعیات اجتماعی، انعکاس همین مناسبات طبقاتی در ذهن آنهاست. این انعکاسات میتواند انعکاس درستی باشد، میتواند انعکاس غلطی باشد. این انعکاس از یک طرف حاصل مشاهده تضادها و اختلافات طبقاتی است که در جامعه وجود دارد و از سوی دیگر حاصل پراتیک مبارزه طبقاتی است. بنابراین هر چقدر واقعیت رشد و گسترش بیشتری پیدا کرده باشد و اختلافات و تناقضات طبقاتی را بنحو عیانتری نمایش بدهد و از طرف دیگر و مهمتر از همه و تعیین کننده تر از هر عامل دیگر هر چقدر مبارزه طبقاتی بنحو جدیتری وجود داشته باشد امکان رشد شرایط ذهنی انقلاب بیشتر و عالیتر است.

برای اینکه غنای دانش و معرفت ما، غنای دانش و معرفت یک طبقه مشخص بعد آگاهی در تحلیل نهایی به غنای پراتیک مبارزه ای به غنای پراتیک طبقاتیش برمیگردد. حالا مسلما هر پراتیکی بی شک حد خاصی از تجربه را با خودش به همراه می‌آورد. ولی این یک دید عامیانه است اگر فکر کند که پراتیک خودبخود شناخت درست را بوجود می‌آورد و توده ها خودشان در پراتیک خودشان میتوانند عناصر درونی آنها بفهمند، از پراتیک خودشان جمع‌بندی درستی بکنند و به یک آگاهی درست دست یابند. تاریخ یعنی تاریخ مبارزات طبقاتی نشان میدهد که چنین نیست. از نظر فلسفه، پراتیک نیز چنین نیست. از نظر فلسفه پراتیک مارکسیسم، پراتیک معنای شناخت است. یعنی هرگونه شناختی حاصل و نتیجه پراتیک معینی است. در این رابطه مارکسیسم هرگز ادعا نمیکند که حتی این شناخت حاصله، شناختی صحیحی باشد، بلکه تاکید میکند که این شناخت، که این ایده، نتیجه پراتیک است و بر مبنای آن قرار دارد. اما در هر صورت پراتیک مبنا است. پراتیک است که امکان شناخت صحیح را فراهم می‌آورد و اساسا پروسه شناخت به یک معنا پروسه تبیین پراتیک معین است. بنابراین همانطور که گفتیم دلایل گوناگون توده ها نمیتوانند از پراتیک طبقاتی که در جامعه رخ میدهد یک تحلیل عینی دقیق ارائه بدهند و بر اساس آن شرایط پیروزی خودشان را درک کنند و بر اساس آن یک چشم انداز علمی و دقیقی را از آینده ای که باید در جای آن بنشینند، بدست بیاورند. این وظیفه نمایندگان طبقات مترقی و انقلابی است که با توجه به قابلیت و توانایی علمی خودشان همه این وظائف را انجام بدهند. در رابطه با سرمقاله ذهن، عین و عمل مارکسیسم یک نتیجه گیری اساسی و تاریخی برای تعیین وظائف سیاسی طبقات معین انقلابی انجام میدهد. در این رابطه نقش دسته های مختلف این طبقه رل مشخص میکند. این وظائف چه هستند؟ در درجه اول همانطوریکه لنین در کتاب "چه باید کرد" خودش روی بحث رابطه پیشاهنگ با

توده ها مکث و تاکید میکند این فرض وجود دارد که توده ها بخودی خود و مستقل از دسته پیشرو و انقلابی خودشان نمیتواند بمنافع واقعی و تاریخی خودشان آگاهی حاصل کنند. بنابراین در مبارزه طبقاتی پرولتاریا این دسته پیشرو است که باید آگاهی طبقاتی را به میان طبقه برد. این آگاهی دارای چه عناصری است؟ اول این پیشاهنگ باید طبقه را از موقعیت خودش در نظام روابط طبقاتی آگاه کند و نقش آنرا در این نظام نشان دهد. در حقیقت پیشاهنگ باید موضوع پراتیک طبقاتی را مشخص کند. این موضوع پراتیک طبقاتی کل نظام اجتماعی نظام موجود است. پیشاهنگ برای طبقه خودش میگوید که چه موقعیت اقتصادی - سیاسی دارد، حد وحدت و اختلافات آنرا با طبقات دیگر نشان میدهد. دوستان و دشمنان آنرا تعیین میکند. و بدین ترتیب طبقه را از موقعیت خودش در کلیت نظام آگاه میکند. ولی همین آگاهی در همینجا نمیتواند پایان برسد و تمام شود، بلکه چون مسئله، مسئله مبارزه طبقاتی است و پیشبرد این مبارزه و رسیدن به یک سری نتایج مطلوب است. پس پیشاهنگ وظیفه دارد شرایط رهایی طبقه خودش را هم تعیین کند و آنرا برای این طبقه تشریح کند تا توده ها بدانند شرط رهایی از واقعیات موجود چه شرایطی است. بلافاصله این مسئله مطرح میشود که چه اقدامات مشخصی باید انجام بپذیرد تا این شرایط بوجود بیآید، زیرا که در عرصه حرکت اجتماعی هر وضعیت اجتماعی نتیجه و محصول فعالیت‌های عملی انسانهاست. بنابراین پیشاهنگ باید اقدامات مشخصی را انجام بدهد تا آن شرایط بوجود بیآید، تعیین کنندگی آنرا برای توده ها تشریح کند. پیشاهنگ باید وسائلی را که در اجرای این اقدامات مورد نیاز است بشناسد و آنرا به توده ها بشناساند. پیشاهنگ باید متد یعنی نحوه بکارگیری این وسائیل نحوه اقدامات مشخص را تعیین کند و آنرا به توده ها بشناساند.

حال ببینیم چگونه این صحبتها با آن سه مقوله ارتباط دارند و شناخت و شناساندن کل نظام طبقاتی، کل نظام اجتماعی همان شنلخت شناساندن عین است. یعنی نظام طبقاتی در مقوله عین قرار میگیرد. اکنون مهم این است که یک انعکاس درستی از این عین در ذهن ما وجود داشته باشد. پیشاهنگ این عین را بدرستی مثناسد یعنی وظیفه دارد که بشناسد و بعد این انعکاس درست را جایگزین این انعکاسات نادرست بکند که در ذهن توده ها از این عین نقش بسته است. یک مثال بزنیم. سالها مثلا در جامعه فئودالی طبقات حاکمه اختلافات موجود اجتماعی را برای توده ها اینطور تدوین کردند که این خواست خداوند است. یعنی خداوند بعده ای این استعداد و لیاقت داده تا ارباب باشند و بعده ای این استعداد و لیاقت را نداده یا مثلا در جامعه بورژوازی ایدئولوگ ها کوشش میکردند تا موقعیت اقتصادی بورژواها نتیجه و حاصل کار و کوشش فردی و نتیجه لیاقت و هوش و استعدادهای خدادادی آنها قلمداد کنند. بدین ترتیب کارگران و زحمتکشان بخاطر بی لیاقتی، بخاطر کمی استعداد خودشان محکوم بودند که در چنین وضعیتی قرار داشته باشند. اینها ایده هائی بودند که طبقات حاکم در ذهن طبقات پایین جامعه رسوخ میدادند در حالیکه ما میدانیم که حقیقت قضیه این نیست. بهمین جهت با تمام توانمان با ایده ها مبارزه میکنیم و حقیقت آنطور که است به توده ها میفهمانیم. یعنی از عین مورد نظر انعکاس درست را بجای انعکاس غلط در مغز توده ها جایگزین میکنیم. دوم تعیین پراتیکشان است. تعیین متدهای عمل. اکنون ما با درکی از واقعیات بدست آوردیم، با ذهنیت درستی که پیدا کردیم مسئله بلافاصله این میشود که چه پراتیکی را باید انجام بدهیم، پس این پراتیک را مشخص میکنیم. اهدافش را مشخص میکنیم، وسائل و متد بکارگیری این وسائل را مشخص میکنیم و آنرا به توه ها میشناسانیم. و آنها را در مبارزه ای که بر علیه نظام موجود و دشمنان حقیقی خودشان دارند را رهبری میکنیم. این است وظائف اساسی پیشاهنگ.

در یک جمع‌بندی کلی همانطور که رفیق استالین انجام داد وظیفه پیشاهنگ بیدار کردن توده‌ها و بسیج توده‌ها یعنی حرکت در آوردن آنها و سازمان دادن توده‌ها است. اینها همانطور که گفته شدوظائف اساسی پیشاهنگ را تشکیل می‌دهد. اکنون به همین مقدار در مورد سه مقوله عین، ذهن و عمل بسنده می‌کنیم و به تشریح و توضیح مقولات دیگری می‌پردازیم که در حین مطالعه "مبارزه مسلحانه هم استراتژیک، هم تاکتیک" به آنها نیاز فراوان داریم و فقط توصیه می‌شود که برای بسط بیشتر و درک عمیقتر و یک دانش مفصل تر در باره این مقولات، رفا باید دست به مطالعاتی بزنند ودر مقدمه این مطالعه کتابی را که ترجمه شده اثر موريس کنفورت است میتواند نقش مفتاح باب را بازی کند. در این قسمت از صحبت هایمان چند مفهوم دیگر را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. این مفاهیم عبارتند از مفهوم قدرت، مفهوم دولت، مفهوم سیاست، مفهوم قدرت دولتی و مفهوم قدرت سیاسی.

قدرت چیست؟

قدرت چیست؟ معنای آن چیست؟ بارها برخورد می‌کنیم که می‌گویند قدرت دولتی در دست فلان طبقه است یا می‌شنویم که می‌گویند فلان گروه واقعا دارای قدرت است مفهوم این احکام بطور علمی چیست؟ چگونه باید آنرا فهمید؟ قبل از اینکه مفهوم قدرت را تشریح کنیم به یک نکته بسیار مهم باید اشاره کرد و آن اینست که فاعل اجتماعی از نظر مارکسیسم طبقه است، یعنی چه؟ در تاریخ جامعه‌شناسی بطورکلی در شاخه‌ای از علوم که مسئله را از تغییر و تحولات اجتماعی را مورد بررسی مطالعه و تحقیق قرار می‌گرفت، همواره این مسئله که چه عواملی باعث تغییر و تحولات جامعه می‌شود و نقش تعیین کننده دارد مورد بحث و مجادله بود. یکی از این نظرات مهم که سالها نیز در اندیشه دانشمندان

سیطره داشت این بود که این افراد نوابغ هستند که جهت حرکت تاریخ را مشخص میکنند یعنی تصمیمات اینها، تفکرات اینها، پراتیک اینها و نتیجه پراتیک اینها است که مفهوم و مضمون و ماهیت تاریخ را تعیین میکند. مارکسیسم در این مورد حرفهای زیادی زد و اظهار نظر جامع مارکسیسم در مورد این مسئله واضح و آشکار است. اما آنچه که به بحث ما مربوط میشود این است که از نظر مارکسیسم یک وضعیت مشخص اجتماعی حاصل پراتیک یک فرد یا چند فرد نیست، بلکه محصول ترکیب و آموزش، نتیجه پراتیک میلیونها انسانی است که در یک جامعه زندگی میکنند. یا بطور دقیقتر محصول پراتیک انسانهای است که در این جامعه مشخص زندگی میکنند. اما مسئله بهمین جا ختم نمیشود و مسئله این است که در یک جامعه طبقاتی این انسانها در مقوله ای بنام طبقه جای میگیرند و افراد مختلف بر حسب موقعیت اقتصادی - سیاسی شان در طبقات گوناگون جای میگیرند. و در نتیجه هر وضعیت اجتماعی نتیجه آموزش و ترکیب پراتیک طبقات تشکیل دهنده آن جامعه است. از این نظر عامل اجتماعی از دیدگاه مارکسیسم طبقات هستند. یعنی اینکه این پراتیک طبقاتی است که دارای عملکرد اجتماعی است یعنی این که این پراتیک طبقاتی است که میتواند در شئون مختلف اجتماعی اثر میگذارد. حتما در یک جامعه طبقاتی پراتیک یک فرد در چارچوب پراتیک یک طبقه معین حتما قرار میگیرد. و در چارچوب منافع مقاصد و فعالیتهای طبقاتی این طبقه مورد نظر باید مورد بررسی قرار بگیرد نه بصورت مجزا و منفرد. مثلا وقتیکه از شاه و یا از خمینی صحبت میشود و در ظاهر قضیه ممکن است اینطور بنظر برسد که این افراد هستند که همه چیز را تعیین میکنند و بقیه پیروان بدون اراده تصمیم اش هستند بی شک ممکن است خمینی یا شاه عده ای پیرو بدون اراده و تصمیم هم داشته باشند ولی تا آنجائی که به تصمیم گیریها و عملکردهای اجتماعی او برمیگردد هر کدام از اینها فشرده و تبلور اراده و ایده های طبقه یعنی از جامعه

هستند. این مقدمه را برای این گفتیم که وقتی که ما مسئله قدرت را مطرح میکنیم بتوانیم بلافاصله این مسئله را تذکر بدهیم که قدرتی که مورد بررسی ماست قدرت اجتماعی است یعنی قدرتی که قابلیت اثرگذاری در حرکت اجتماعی، قدرت اثرگذاری بر پدیده های اجتماعی را دارد. حال باید بهر عملی از قدرت نگاه کنید، باز هم می بینید که مهر اجتماعی بودن بر آن خورده است و درست بهمین دلیل قدرت به مفهوم قدرت است. یک مفهوم طبقاتی میشود یعنی وقتی که ما از قدرت صحبت میکنیم از قدرت طبقاتی صحبت میکنیم، چرا که در جامعه ای که هنوز طبقات پا بر جا هستند هر قدرت اجتماعی در تحلیل نهایی یک قدرت طبقاتی است. با این مقدمه میشود قدرت را تعریف کرد.

در حقیقت قدرت اجتماعی قابلیت طبقه در تحقق منافع طبقاتی خودش است. بنابر این اندازه قدرت یک طبقه معین با این معیار سنجیده میشود که تا چه اندازه میتواند منافع طبقاتی خود را برآورده کند و از منافع طبقاتی خودش در مقابل دشمنان و مخالفین خودش پاسداری کند. بنا بر این برای سنجش قدرت یک طبقه ما باید در قابلیت آن در دگرگون ساختن روابط طبقاتی نگاه کنیم. مثلاً وقتی که طبقه کارگر در سندیکاهای خودش متحد میشود و میتواند با کمک تشکل خود منافع صنفی خود را تامین کند میگویند که این سندیکاها یک قدرت اجتماعی هستند. چرا؟ زیرا اینها ارگانهای اعمال اراده کارگران در تعیین مختصات رابطه بین کار و سرمایه میشوند و نتایج خودشان را بر روی این روابط نشان میدهند و مهر خودشان را بر آن میکوبند. یا مثلاً میدانید که در پارلمان گروهبایی از طبقات مختلفی شرکت میکنند که در تعیین و وضع قوانین اجتماعی شرکت فعال دارند و کوشش میکنند تا قوانین اجتماعی را نحوی تنظیم کنند که تا حدودی منافع طبقاتی آنها را تامین کند. اگر این حالت نیز واقعیت پیدا کند و همانطور که گفتیم در تاریخ مبارزات قرن ۱۹ و ۱۸ واقعیت داشته و

مشخص کننده قدرت آن طبقه است. هر طبقه ایی که در تعیین قوانین و روابط اجتماعی نقش بیشتری داشته باشد در تعیین مختصات رابطه بین طبقات سهم بیشتری ایفا میکند و در منظومه رابطه طبقاتی موفق به تامین هرچه بیشتر منافع طبقه خودش میشود. مسلماً این امر مبین این است که طبقه مذکور دارای قدرت بیشتری نسبت به طبقات دیگری است یا وقتیکه طبقه ایی مسلح میشود و ارتش خودش را بوجود میآورد و درمقابل هجوم طبقات خصم خود را به آنها تحمیل میکند این همان قدرت اجتماعی اوست. از آنچه گفته شد این نتیجه برمیآید که قدرت یک امر نسبی است و در منظومه روابط طبقاتی مشخص مفهوم پیدا میکند سنجیده و اندازه گیری میشود اما این مسئله که به چه عواملی بستگی دارد خود یک موضوع مهم است. مسلماً قدرت به اندازه نیروی فیزیکی که میتواند جمع بشود بستگی تام دارد. وقتیکه از انرژی میلیونها میلیون توده ها صحبت میکنیم در حقیقت به یکی از عوامل قدرت اشاره میشود، اما میدانیم که این انرژی به خودی خود تعیین کننده دگرگونی های اجتماعی نمی باشد. این انرژی عظیم وقتی تعیین کننده دگرگونیهای اجتماعی بزرگ است که با آگاهی انسانها بکار گرفته میشود، با نقطه نظرات آنها وسیله ایی میشود برای تحقق مادی ایدهها و نظرات مشخص طبقاتی. بنا بر این میزان آگاهی طبقاتی نیز از عواملی است که در تعیین قدرت مؤثر واقع میشود. سازمان یافتگی تودهها و یا بطور کلی سازمان یافتگی نیز از عوامل دیگر است که از بالا بردن و یا پایین آوردن اندازه قدرت طبقه مورد نظر مؤثر است. یک قیام توده ایی خودبخودی هر چقدر وسعت داشته باشد به آن نتایج و اهدافی نمیتواند برسد که یک ارتش سازمان یافته اگر چه در بعدی کوچکتر می تواند به اهدافی بمراتب بالاتر و غنی تر از آنچه که قیام خود جوش فراروی خود گذاشته دست پیدا کند. بنابر این اندازه سازمان یافتگی نیز از عواملی است که در اندازه قدرت تاثیر میگذارد. غیر از این استراتژی درست و تاکتیک درست و روشهای صحیح در

اختیار داشتن وسائل مادی لازم و تکنیک بالا، همه و همه اینها در تعیین اندازه قدرت مؤثر و مفید هستند. حال با تعریفی که از قدرت کردیم برای آگاه شدن جهت تعریف مفهوم قدرت سیاسی و قدرت دولتی باید به تعریف سیاست و دولت نیز بپردازیم. چرا که معمولاً در آثاری که میخوانیم، در بحثهایی که داریم از مفاهیم قدرت سیاسی و قدرت دولتی و حتی قدرت اقتصادی صحبت میمان میآید. با تعریفی که از قدرت کردیم اکنون می بینیم که مثلاً قدرت اقتصادی یعنی قابلیت و توانایی یک طبقه در تحقق منافع اقتصادی خودش است، یا مثلاً میدانیم که قدرت سیاسی یعنی قابلیت و توانایی یک طبقه در تأمین منافع سیاسی خودش. حال ببینیم سیاست چیست؟ و بدنبال آن ببینیم قدرت سیاسی چیست؟ سیاست (بعنوان یک علم و علمی است که قوانین حاکم بر رابطه بین طبقات مختلف را با ماشین دولتی و رابطه بین ملتهای گوناگون و دولتهای گوناگون را مورد مطالعه قرار میدهد) در تحلیل نهایی میشود گفت سیاست علمی است که در باره قوانین حاکم در رابطه طبقات با ماشین دولتی صحبت میکند. البته این تعریف عام است و مسلماً این علم دارای عناصر و شاخه های فرعی خاص خودش نیز میباشد. ولی همانطور که مشاهده میشود مسئله اساسی در سیاست مسئله رابطه طبقات با ماشین دولتی است.

مجبوریم در همین جا دولت و ماشین دولتی را تعریف کنیم چرا که بحث سیاست بدون رابطه با ماشین دولتی نمی تواند کامل باشد. ابتدا باید بدانیم که تئوری دولت در مارکسیسم یکی از مهمترین اجزای تفکر مارکسیستی را تشکیل میدهد و بدون اغراق باید گفت کسی که بر این تئوری تسلط نسبی ندارد و زوایایش را بدرستی نمیداند و ماهیتش را بدرستی درک نکند بهیچوجه نمیتواند ادعای مارکسیست بودن بکند. تئوری دولت مارکسیستی یکی از کلیدهای مهم نظرات مارکسیسم در عرصه سیاست است. از نظر مارکسیسم دولت ارگان سلطه یا سرکوب یک طبقه یا طبقاتی علیه یک طبقه و یا طبقات دیگر است که

ماشین آن یعنی ارتش و پلیس مهمترین اجزا آن را تشکیل دهند. بنا بر این دولت یک ارگان طبقاتی است. وسیله ایست که که از طریق آن و بوسیله آن طبقه یا طبقات منافع طبقاتی خودشان را تأمین میکنند و از آن در قبال طبقات دیگر دفاع میکنند. جزء مهم این تئوری در این است که دولت را ارگان طبقاتی میدانند. در اکثر نظرات جامعه شناسی همواره کوشش میشود تا دولت را بعنوان یک ارگان بینظر و بیطرف در جنگ مخاصمات طبقاتی جلوه دهند و آنرا بر فراز طبقات قرار دهند. یکی دیگر از مسائل مهم این است که در تئوری مارکسیستی، طبقه یا طبقاتی که قدرت دولتی را در دست دارند و به پشتوانه ماشین سرکوب یعنی ارتش و پلیس شهری قادرند تا این ماشین را در اختیار داشته باشند و با سرکوب طبقات دیگر است که قادرند منافع طبقه خودشان را تأمین و از آن پاسداری کنند.

بهر صورت مجموع ارگانهایی که این وظیفه اساسی را انجام میدهند یعنی مجموع ارگانهایی که برای حفظ سلطه طبقه یا طبقات حاکم بوجود میآید و در جهت منافع آنها کار میکند و سلطه آنها را اعمال میکند، ماشین دولتی نامیده میشود. بنا بر این مبینیم که مسئله قدرت سیاسی با مسئله دولت تا چه اندازه ارتباط دارد. بیک معنا لاینفک است و از همدیگر تفکیک ناپذیر است. مبارزه سیاسی یعنی مبارزه ایی برای اثرگذاری در جهت و محتوا و اشکال فعالیت ماشین دولتی است. مثلاً مبینیم که یکی از این اشکال که ملموس تر است مبارزات پارلمانتاریستی قرن نوزدهم را در نظر بگیرید که طبقات مختلف مبارزه می کنند برای اینکه در دستگاه قانونگذاری و اجرایی راه پیدا کنند تا بتوانند بر محتوای ماشین دولتی و اشکال فعالیتش اثر بگذارند و در چارچوبی که ممکن است منافع طبقاتی خودشان را تأمین کنند. قدرت سیاسی قابلیت یک طبقه در اثرگذاری بر اهداف، محتوا و اشکال فعالیت ماشین دولتی است. یعنی هر چقدر یک طبقه ای قابلیت بیشتری داشته باشد که بتواند در محتوا و اشکال

فعالیت و اهداف ماشین دولتی اثر بگذارند بهمان نسبت از قدرت سیاسی زیادتری برخوردار است. قدرت دولتی عالی ترین شکل قدرت سیاسی است. برای همین است که مارکسیسم اعتقاد دارد که مسئله اساسی هر انقلابی تصرف قدرت دولتی است. چراکه قدرت دولتی در حقیقت به معنای این است که در مبارزه سیاسی جامعه هژمونی سیاسی با آن طبقه ایی است که قدرت دولتی را در دست دارد. آن قدرت سیاسی که در قدرت دولتی خودش را متبلور میکند، فعالیت‌های اجتماعی خودش را میتواند بصورت‌های قانونی در بیاورد. بنا بر این برای اینکه بفهمیم مثلاً ماهیت یک دولت چیست باید ببینیم که قدرت دولتی دست کدام طبقه است، کدام طبقه است که این قدرت را بکار میاندازد و منافع کدام طبقه را تأمین میکند. مثلاً می‌گوییم دولت، دولت امپریالیستی است بدین معناست که امپریالیستها جهت و محتوای اشکال فعالیت ماشین دولتی را تعیین میکنند. در هر حال وقتی که می‌گوییم قدرت دولتی در دست فلان طبقه است یعنی اینکه آن طبقه ماشین دولتی را در اختیار دارد و برای تحقق منافع خودش از مسائل و امکانات و بطور کلی از این ماشین دولتی استفاده میکنند و از آنجایی که قدرت دولتی عالیترین شکل قدرت سیاسی است هر طبقه ایی کوشش میکند تا این ماشین دولتی را کاملاً بچنگ بیاورد و از طریق آن منافع خودش در مبارزه با طبقات دیگر حفظ کند. پرولتاریا نیز در مبارزه انقلابی خودش از همان ابتدا و همیشه کسب قدرت دولتی با کسب قدرت سیاسی را در دستور کارش قرار میدهد و با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا کوشش میکند تا طبقات استثمارگر را سرکوب کرده و از این طریق با نهادینه کردن سوسیالیسم و برقراری مناسبات نوین برای همیشه نظام طبقاتی را بر بیندازد. اکنون دو مفهوم دیگر هم هستند که با تشریح این مفاهیم این قسمت از بحث ما به پایان میرسد. این دو مفهوم دموکراسی و دیکتاتوری هستند. دموکراسی شکلی از دولت است. ما گفتیم که دولت ارگان سرکوب یک طبقه یا طبقاتی است که

جهت و محتوای اشکال فعالیت ماشین دولتی را تعیین میکند. اکنون اگر تمام توده های مردم این حق را داشته باشند که در تعیین اهداف محتوای اشکال فعالیت ماشین دولتی شرکت کنند می بینیم که آن دولت یک دولت دموکراتیک است و یا میگوئیم که دموکراسی در جامعه برقرار است، اما باید به یک نکته مهم توجه داشت، همانطور که گفتیم مفهوم دموکراسی یعنی حق توده های مردم برای شرکت در تعیین اهداف محتوای و اشکال فعالیت ماشین دولتی است. اما اینکه واقعاً همچون حقی بطور عملی وجود دارد؟ به تحلیل مشخص بر میگردد یعنی باید اینجا شکل ظاهری را از شکل درونی تفکیک کرد و به درستی تمیز داد تا یک قضاوت درست و شناخت درست بدست آورد.

مثلاً در انقلابات بورژوا- دموکراتیک قرن ۱۹ و ۱۸ واقعا در بسیاری از کشورها توده های مردم حق انتخاب نمایندگان خودشان را داشتند. نمایندگان واقعی آنها وارد دستگاههای قانونگذاری و دولت میشوند و مبارزه پارلمانی عرصه مبارزه بین طبقات مختلف بود. اما مثلاً همین حق امروزه برای مردم در کشورهای سرمایه داری وجود دارد یا کاریکاتوری از آن برای کشورهای تحت سلطه وجود دارد. بظاهر انتخابات انجام میپذیرد و مردم هستند که نمایندگان خودشان را انتخاب می کنند ولی در واقع این مردم نیستند که نمایندگان واقعی خودشان را انتخاب می کنند و در واقع این مردم هیچگونه نقشی در تعیین حرکت ماشین دولتی ندارند. همین تعریفی که از دموکراسی کردیم میتوانیم معنی دولت دموکراتیک را هم دقیقاً بفهمیم و هم جمهوری دموکراتیک خلق را. دولت دموکراتیک دولتی است که واقعاً توده های مردم در تعیین اهداف ماشین دولتی و محتوای اشکال فعالیت آن شرکت دارند و نقش ایفا میکنند، منتها مسلماً همواره تحت رهبری یک طبقه مشخص است. جمهوری دموکراتیک خلق نیز معنی اش روشن است. یعنی اینکه طبقاتی که در صف خلق قرار میگیرند این حق را دارند که در ماشین دولتی شرکت کنند این حق را

که در تعیین اهداف و محتوای اشکال فعالیت آن نظر بدهند. اینکه گفته میشود رهبری طبقه کارگر یعنی اینکه در این رابطه قدرت دولتی یعنی هژمونی سیاسی در دست طبقه کارگر قرار دارد و اساساً طبقه کارگر تا آنجایی که منافع تاریخی اش همخوانی داشته باشد منافع طبقات دیگر را تامین میکند. منافع طبقات دیگری را که در صف خلق قرار دارند. معنی دیکتاتوری چیست؟ دیکتاتوری یعنی بکارگیری ماشین دولتی برای اعمال اراده طبقه حاکم در جهت کنترل کردن، محدود کردن و سرکوب فعالیت طبقات دیگر.

همانطوری که گفتیم ماشین دولتی همواره در دست طبقه یا طبقات مشخصی است و اینها کوشش میکنند تا تمام فعالیتهای اجتماعی را در جهت منافع خودشان کانالیزه کنند. حال اگر از سوی گروههای اجتماعی، طبقات مختلف اجتماعی فعالیتهایی که مغایر با منافع طبقات حاکم باشد، طبقه حاکم با توسل به ارگانهای دولتی کوشش میکند این فعالیتهای محدود کند، یا آنها را کنترل یا سرکوب کند. مثلاً فرض کنید اداره نگارش در یک کشور، و اینکه هر اثری که بیرون می‌خواهد بیاید، باید بنظر آن اداره برسد و آن اداره اجازه انتشار آنرا بدهد در حقیقت این امر کنترل کردن فعالیتهای نظری طبقات دیگر در جامعه است و این همان چیزی است که بنام سانسور معروف است. یا اینکه وقتی اداره کار با هزار شرط و شروط تشکیل یک سندیکا را مجاز نمیداند در حقیقت محدود کردن فعالیت یک طبقه مثلاً طبقه کارگر است یا وقتی که حرکات اعتراضی شدیدی انجام میپذیرد، قیام میشود و یا هرچیز دیگری، ماشین دولتی و ارگانهای سرکوب دخالت میکنند و این حرکات را سرکوب میکنند. فعالین را به زندان میاندازد یا اعدام میکنند. در حقیقت طبقه حاکم دارد فعالیت طبقات دیگر را سرکوب می‌کند.

این هم مفهوم دیکتاتوری است. رابطه بین دموکراسی و دیکتاتوری یک رابطه لاینفکی است. هر چقدر طبقه‌ای دارای پایگاه وسیعتری باشد شکل دولتی آن

معمولاً دموکراتیک است و هر چقدر طبقه ای دارای پایگاه اجتماعی محدودتری باشد شکل حکومتی آن معمولاً دیکتاتوری است. هر طبقه ای حامل نوعی دموکراسی است چون کلمه دموکراسی و دیکتاتوری در فرهنگ سیاسی معنای عامتر و وسیعتری را پیدا کرده است.

مسلماً هر طبقه ای دموکراسی را برای طبقه خودش اجرا میکند یعنی اعضای طبقه آن در چار چوب منافع طبقاتی طبقه حاکم آزادند فعالیت کنند و بر جامعه اثر بگذارند. بنا براین آن نوعی دموکراسی است و بر عکس طبقات دیگر اجازه ندارند بر علیه منافع او اقدام کنند و سلطه او را در خطر بیندازند و اگر دست به چنین فعالیتهایی بزنند بشدت سرکوب میشوند و این دیکتاتوری است. در نتیجه دموکراسی را برای طبقه خودش تضمین میکند و نسبت به طبقات دیگر دیکتاتوری اعمال میکند. مثلاً وقتی میگوئیم دیکتاتوری امپریالیستی هرگونه فعالیتی که بر علیه منافع امپریالیستها انجام بپذیرد از طرف دولت حاکم سرکوب خواهد شد. و یا وقتی که میگوییم دموکراسی خلق باین معنا است که تمام زحمتکشان زیر رهبری طبقه کارگر درماشین دولتی شرکت خواهند داشت، یا وقتی میگوئیم دیکتاتوری پرولتاریا یعنی هر حرکت اجتماعی که برخلاف منافع طبقه کارگر باشد بشدت و با قاطعیت سرکوب خواهد شد.

خوب رفقا! اینها برخی از مفاهیم اساسی بودند که در مطالعه تئوری مبارزه مسلحانه بکرات با آنها سروکار خواهیم داشت و از ابزارهای مهم تفکرما خواهند بود. توصیه میکنیم رفقا یکبار کتاب م. م. هم.ا. هم.ت اثر رفیق مسعود احمدزاده را مورد مطالعه قرار بدهند و در تمام جاهایی که این مفاهیم بکار گرفته شده آن احکام را استخراج کنند و بعداً راجع به مضامین و معنی دقیق شان تفکرکنند و تا هرچه بیشتر و بهتر بتوانند با این مفاهیم و نحوه کاربرد و معنای دقیقش آشنا شوند. همین کار را میشود در رابطه با آثار دیگر مارکسیستی انجام داد، بخصوص با آثار لنین که این مفاهیم بمقدار زیادی در

آنها بکار رفته است. مجموعه آثار لنین که در حقیقت همان منتخب آثارش است میتواند در این زمینه قرار بگیرد. همچنین برخی از آثار رفیق مائو نیز این مفاهیم را در احکام مشخصش مورد بررسی قرار دهند و مضمون عینی را هرچه دقیقتر دریابند.

پایان قسمت اول - رفیق بهروز

Maurice Cornforth *